

آية الله العظمى مكارم شيرازی

معراج

شقّ القمر

عبادت

در

قطبین

انتشارات
نسل جوان

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
 معراج، شوق القمر، عبادت در قطبین / ناصر مکارم شیرازی - - - قم: نسل جوان،
 ۱۳۷۱.
 ۱۴۶ ص. -
 ISBN 964-6275-20-6
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 چاپ هشتم: ۱۳۸۵.
 کتابنامه به صورت زیر نویس.
 ۱. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق - - - معجزات، ۲. معراج،
 ۳. شوق القمر، ۴. عبادت در قطبین. الف. عنوان.
 ۶م ۷/ ۶/ ۲۲۱/ ۶۲ BP ۴۳/ ۲۹۷
 کتابخانه ملی ایران
 ۴۵۴۲ - ۷۱ م

شناسنامه کتاب

نام کتاب : معراج، شوق القمر، عبادت در قطبین
 نویسنده : آیه الله العظمی مکارم شیرازی
 ناشر : انتشارات نسل جوان
 مرکز پخش : قم، خیابان شهدا، مطبوعاتی هدف - تلفن ۷۷۴۳۱۱۸
 تیراژ : یک هزار نسخه
 نوبت چاپ : هشتم
 تاریخ انتشار : ۱۳۸۵ ش
 صفحه و قطع : ۱۴۸ صفحه جیبی
 چاپ : چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی قم

شابک: ۶ - ۲۰ - ۶۲۷۵ - ۹۶۴ - ۶۲۷۵ - ۲۰ - ۶ ISBN 964-6275-20-6

قیمت ۵۰۰ تومان

معراج . شقّ القمر

عبادت در قطبین

تألیف: حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظلّه العالی)

- مقدمه ۴
- چرا این همه سؤال می کنیم؟ ۴
- معراج پیامبر ۱۰
- * يك بحث پیچیده همراه با سؤالات گوناگون. ۱۱
- * عقیده معراج در میان سایر ادیان. ۱۱
- * قرآن درباره معراج چه می گوید؟ ۱۱
- قرآن و معراج ۱۷
- معراج پیامبر از نظر حدیث و عقیده دانشمندان اسلام ۲۱
- اما اهل تسنن ۲۵
- معراج پیامبر از نظر علوم ۳۱
- چگونه پیامبر بر این موانع پیروز گردید؟ ۴۰
- معراج و مشکل زمان ۴۸
- برای حل مشکل دو راه وجود دارد: ۵۴
۱. آیا معراج تنها در داخل منظومه شمسی صورت نگرفته؟ ۵۴
۲. آیا سرعت سیر نور بالاترین سرعتهاست؟ ۵۶
- آخرین بحث درباره معراج ۶۱
- چرا پیامبر به معراج رفت؟ ۶۱
- قرآن از روی این حقیقت پرده بر می دارد ۶۶
- علم امروز می گوید: ۶۹
- شق القمر ۷۳
- شق القمر و قرآن ۷۷
- شق القمر در منابع حدیث ۸۲
- اما مضمون حدیث ۸۴
۱. آستروئیدها: ۸۶
۲. شهابها ۸۸
۳. پیدایش منظومه شمسی ۸۹
- از نظر تاریخ ۹۴
- وظایف کسانی که در قطبین زندگی می کنند ۹۸
- آفتاب نیمه شب ۹۹

- ۹۹ اسلام را به خطر انداخته!
- ۱۰۲ پاسخ
- ۱۰۴ بجم خوردن شب و روز در مناطق قطبی
- ۱۰۷ شناسائی ظهر و نیمه شب در مناطق قطبی
- ۱۱۱ مقیاس حد وسط است
- ۱۱۲ منتهی موضوعات بر دو قسمند:
- ۱۱۹ چند یادآوری لازم.

مقدمه

چرا این همه سؤال می‌کنیم؟

انسان ذاتاً «کنجکاو» آفریده شده، و قسمت عمده معلومات خود - و به عقیده

بعضی همه آن را - مدیون همین «حس کنجکاوی» است.

او میل دارد همه اسرار جهان را تا آنجا که امکان دارد کشف کند، هیچ چیز برای او

لذت بخش تر از يك خبر تازه، و يك کشف مربوط به این جهان پنهان نیست.

او این حس را در همه چیز حتی در مسائل مذهبی و دینی به کار می‌اندازد، و

می‌خواهد تا آنجا که فکر و عقل او اجازه می‌دهد اسرار و فلسفه احکام مذهبی، و

چگونگی عقائد مربوط به آنرا درک کند.

به همین دلیل ما انتظار داریم اسرار همه «مسائل اسلامی» را - اعم از عقائد، احکام و

قوانین - تا آنجا که می‌توانیم درک کنیم، و نیز انتظار داریم معلومات ما در این قسمت با

معلوماتی که از جهان آفرینش از طریق علوم طبیعی دریافته ایم کاملاً تطبیق کند.

این انتظار ما کاملاً بجاست، مذهب واقعی آن است که فکر ما را در این مسائل مختلف علمی راهنمایی کند، و مکمل قوانین جهان آفرینش باشد، اگر مذهب با قوانین آفرینش تضاد داشته باشد مذهب نیست، خرافات و موهومات است.

ولی آیا می دانید کتاب بزرگ آسمانی ما «قرآن» سهم مؤثری در برانگیختن این حس در همه پیروان خود دارد و در حقیقت به آن دامن زده است؟

زیرا روش قرآن این است که خود برای همه «مسائل اصولی» استدلال می کند، استدلالهایی که برای همه - در سطوح مختلف معلومات - آموزنده و بیدار کننده است.

بعلاوه قرآن از مخالفان خود نیز مطالبه دلیل و برهان می نماید، و آنها را بخاطر پیروی از عقائد غیر مستدل و غیر منطقی سرزنش می کند. آیات قرآن پر است از اینگونه مطالب که اینجا جای نقل آن نیست، و این است که می گوئیم قرآن حس کنجکاوی و استدلال ما را برانگیخته است.

ولی اگر شما وارد محیط مسیحیت کنونی یا بسیاری از مذاهب دیگر شوید و بخواهید
مثلاً یکی مسیحی واقعی و مؤمن باشید با کمال تعجب می بینید وضع، وضع دیگری
است.

احساس می کنید يك سلسله عقائد در برابر شما چیده شده که خواه ناخواه باید به آن
مؤمن باشید و زیاد درباره آن بحث و گفتگو نباید بکنید:

مثلاً اگر بپرسید مسئله تثلیث در وحدت و به عبارت دیگر «خدایان در عین این که
سه گانه اند یکی بیش نیستند، و در عین یگانگی، سه هستند! چگونه به عقل
می گنجد؟

به شما خواهند گفت: این مطلبی است که باید آن را پذیرفت و با قلب به آن ایمان
داشت و تعبداً قبول نمود!

اگر بپرسید آیا عیسی مسیح فرزند واقعی خداست؟

حتماً به شما می گویند: آری!

اگر ادامه دهید: فرزند واقعی برای خدا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟!!

خواهند گفت: این دیگر از اسراری است که باید با قلب پذیرفت!

باز اگر سؤال کنید: خدا برای چه منظوری فرزند خود را به این جهان پرغوغا، در میان

این بشر دوپا فرستاده است؟

می گویند: برای این که قربانی گناه بشر بشود، و افراد بشر آمرزیده شوند!

خوب، اگر ادامه دهید که او چه گناهی کرده که به آتش ما بسوزد؟ وانگهی قربانی

شدن او چه تأثیری در روح گنهکار من و تکامل و پرورش آن خواهد داشت؟!

باز می گویند: انتظار نداشته باشید همه چیز را با استدلال درک کنید!

البته ما مسلمانان از این طرز بحثها بسیار متعجب و ناراحت خواهیم شد، زیرا قرآن به

ما آموخته در همه مسائل اعتقادی فکر و استدلال نمائیم، اما متأسفانه مسیحیان امروز

چون به این طرز بحث خو گرفته اند، زیاد هم از آن احساس ناراحتی نمی نمایند.

تصدیق می کنید این نعمت بزرگی است که اسلام به ما ارزانی داشته، و به ما حق

بحث و مطالعه و تفکر و تدبیر داده است، و همچون مذاهب آمیخته به خرافات راه

استدلال و برهان را به روی ما نبسته است.

در هر حال کتاب حاضر زائیده همین طرز تربیت اسلامی است، و در آن سه مسئله از

مسائل مختلفی که کراراً از آن سؤال می کنند مطرح شده است:

۱- مسئله «معراج» و سفر پیامبر اسلام با همین بدن به آسمانها... آیا این حقیقت

دارد؟ و اگر حقیقت دارد چگونه با اصول علمی امروز سازگار است؟

۲- از آن مهمتر آیا مسئله «شق القمر» که در ردیف معجزات و کارهای خارق

العاده پیامبر نقل می شود، صحت دارد؟ و آیا با علوم روز سازگار می باشد؟

۳- و نیز مسئله انجام وظایف اسلامی (مانند نماز و روزه) در مناطق قطبی، در آنجا که

شبهها و روزههای بسیار طولانی (گاهی هر يك به اندازه شش ماه) دارد، و این که اگر

اسلام يك آئین جهانی است و محدود به مناطق خاصی نیست، تکلیف اشخاصی که در

آن نقاط زندگی می کنند چیست؟

در این کتاب کوشش شده با بیانی ساده و روشن، و در عین حال کاملاً مستدل و

منطقی، و دور از هرگونه تعصب، مسائل فوق مورد بررسی قرار گیرد.

معراج پیامبر

* يك بحث پيچيده همراه با سؤالات گوناگون.

* عقیده معراج در میان سایر ادیان.

* قرآن درباره معراج چه می گوید؟

کمتر کسی است که سخنی درباره «معراج» پیامبر (ص) نشنیده باشد، و درباره

صحت این قضیه و سپس در مورد جزئیات آن از خود «سؤالاتی» نکرده باشد.

گاهی این سؤالات برای عده ای همچنان بدون جواب می ماند و توضیحات کافی و

قانع کننده ای برای آن نمی یابند، بعضی آن را جزو خرافات حساب می کنند، و عده ای

هم با سکوت آمیخته با تردید به آن می نگردند.

منظور این است (بخواست خداوند) در این بحث به این پرسشها جوابهای صریح و

روشنی داده شود، و سؤال کنندگان از هرگونه تردید و شك بیرون آیند.

مجموع سؤالات اساسی که در این بحث ممکن است مطرح شود چند موضوع است:

- ۱- آیا راستی در قرآن مجید، و روایات معتبر، و گفته های دانشمندان بزرگ اسلام مدرک روشنی بر مسئله معراج وجود دارد؟ یا اینکه این مسئله تنها در کتابها و روایات ضعیفی مطرح شده است که از نظر بحثهای علمی و منطقی فاقد ارزش است؟
- ۲- اگر چنین موضوعی با مدارک قطعی ثابت شده، آیا منظور این است که پیغمبر اسلام (ص) با همین بدن مادی يك سیر دامنه دار فضائی در آسمانها انجام داده؟ یا این جریان در عالم «رؤیا و خواب» اتفاق افتاده است؟ و عبارت دیگر، آیا معراج «روحانی» بوده است یا «جسمانی»؟^(۱)
- ۳- اگر پیامبر دست به چنین سیر آسمانی زده با چه وسائلی بوده است، با این که حتی وسائلی فعلی مسافرتهاى فضائی در آن موقع وجود نداشته؟

۱. تذکر این نکته لازم است که برای معراج روحانی معنی معقولی جز مسئله خواب یا حالتی «شبیبه خواب» نمی توان پیدا کرد چون اگر معراج روحانی به معنی جدائی مطلق روح از بدن باشد چیزی جز مرگ نخواهد بود.

و از این گذشته اگر قبول کنیم پیغمبر اسلام مسافرت به تمام نقاط آسمان بیکران کرده يك مشکل بزرگ از نظر «زمان» پیش می آید، زیرا زمان لازم برای این کار آنقدر زیاد است که نه تنها با آنچه درباره معراج پیامبر می گویند تطبیق نمی کند، بلکه با تمام عمر پیغمبر اسلام هم میسر نیست.

چون بالاترین سرعت‌های ممکن در جهان ماده از نظر «علم امروز» سرعت سیر «نور» است که در هر ثانیه تقریباً ۳۰۰ هزار کیلومتر راه را طی می کند و اگر (فرضاً) کسی با مرکی که سرعت آن معادل سرعت سیر نور است به آسمانها پرواز کند، تنها برای رسیدن به نزدیکترین ستارگان ثوابت یعنی ستارگان بیرون منظومه شمسی (توجه داشته باشید سیارت منظومه شمسی، نسبت به فواصل فضائی، فاصله زیادی از ما ندارد) چهار سال و چند ماه طول خواهد کشید.^(۲) و اگر مثلاً بخواهد به ستاره «شعراى یمانی» که از نظر فاصله با زمین در مرتبه هفتم قرار دارد، برسد این مسافرت تقریباً ۹ سال به طول می انجامد.^(۳) و

۲. این ستاره ستاره ای است به نام «پروگیسما» در صورت فلکی «قنطورس».

۳. ستاره شعراى یمانی درخشنده ترین ستارگان آسمان است و لذا شناختن آن به آسانی ممکن می باشد.

البته ستارگانی هستند که برای رسیدن به آنها صدها، هزاران، بلکه میلیونها سال، با چنان
مرکی یعنی مرکی به سرعت سیر نور، وقت لازم است.

تازه همانطور که اشاره شد به دست آوردن مرکی با سرعت سیر نور فرضیه ای بیش
نیست، زیرا طبق تحقیقات دانشمندان (مخصوصاً اینشتین) اگر جسمی در فضا با این
سرعت حرکت کند آنقدر کوچک می شود که «جرم» آن به صفر خواهد رسید و بعبارت
دیگر از «ماده» به «انرژی» تبدیل می شود!

۴- از همه اینها گذشته سؤال دیگری پیش می آید که منظور از سیر پیغمبر به آسمانها،
با اینهمه دردسری که مسافرتهای فضائی دارد، چه بوده است؟

آیا منظور بار یافتن به بارگاه خدا بوده، آیا خداوند بارگاه و دم دستگاهی دارد؟ مگر
او جسم است و محل و مکانی دارد؟ با این که همه می دانیم او در همه جا هست و سراسر
جهان پهناور مرکز فرمانروائی اوست، او به بندگان خود از همه چیز نزدیکتر است، او هرگز
از ما دور نخواهد شد که کسی بخواهد در آسمانها به جستجوی او برخیزد.

اینها مهمترین سؤالاتی است که در مسئله «معراج» مطرح می شود و باید پاسخ قانع

کننده علمی آنها را دریافت.

ولی پیش از آن که شروع به بررسی این سؤالات و پاسخ آنها کنیم اجازه بدهید ببینیم

آیا گفتگوی «معراج» در میان پیروان ادیان دیگر نیز بوده یا مسلمانان نخستین کسانی

هستند که در این باره گفتگو کرده اند؟

مطالعه عهدین نشان می دهد که مسیحیان «معراج» را درباره مسیح بصورت عجیبی

معتقدند، آنها می گویند:

«در مورد عیسی مسیح چیز غریبی اتفاق افتاد، زیرا پس از این که مرده بود و دفن شده

بود! مطابق پیشگویی خودش از مردگان برخاست، در روز یکشنبه که سومین روز پس از

مصلوب شدن و دفنش بود، از «قبر» بیرون آمد و بر شاگردانش ظاهر شد، و در مدت

چهل روز اشخاص زیادی او را زنده دیده و با او صحبت کردند، آنگاه در حضور

شاگردانش به آسمان «صعود» کرد، او اکنون در آنجا در نزد «خدای پدر!» زیست می کند^(۴).

همانطور که ملاحظه می کنید مسیحیان معراج مسیح را به صورت عجیبی یعنی پس از کشته شدن و دفن شدن و سپس زنده گشتن و چهل روز در میان مردم زندگی کردن می دانند آن هم يك معراج ابدی!

البته منظور از نقل گفتار بالا این نیست که آنچه آنها گفته اند ما تصدیق کنیم، بلکه منظور این است که طرز تفکر و عقیده مسیحیان را درباره عیسی مسیح از نظر بگذرانیم.

۴. برای توضیح بیشتر این مطلب به انجیل «مرقس» باب ۶ و انجیل «لوقا» باب ۲۴ و انجیل «یوحنا» باب ۲۱ می توانید مراجعه فرمائید، ولی عبارت فوق عیناً از یکی از انتشارات اخیر مسیحین به نام «اسم او عجیب خواهد بود» نقل شده است.

قرآن و معراج

اکنون به بررسی سؤالات چهارگانه فوق بپردازیم، ولی از عموم خوانندگان گرامی خواهش

می‌کنیم این بحث را همراه ما قدم به قدم با دقت و بی‌نظری تعقیب کنند، و پیش از

بررسی تمام جهات و اعلام ختم این بحث از هرگونه قضاوت خودداری فرمایند.

اما در مورد این سؤال که آیا در قرآن مجید اشاره‌ای به معراج شده است یا نه؟ باید

گفت که در دو سوره از قرآن بطور اجمال در این باره بحث شده است:

۱- در سوره بنی اسرائیل «آیه اول» چنین می‌خوانیم: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلا

من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر؛

پاک و منزّه است آن خدائی که بنده خودش را در شبی، از «مسجد الحرام» به «مسجد

اقصى» که در سرزمین مبارک و مقدسی واقع شده است برد، تا آیات و نشانه‌های

(عظمت) ما را ببیند، او شنوا و بیناست.»

در این آیه تنها به «مقدمه معراج» یعنی حرکت از سرزمین «مکه» به «بیت المقدس»

اشاره شده و درباره سیر آسمانها بحثی در آن نیست.

از این آیه چند نکته استفاده می شود و آن این که: سیر مزبول از خود مسجد الحرام

صورت گرفته، و تمام آن در يك شب واقع شده، و هدف این سفر عجیب «مشاهده

آیات عظمت خداوند» بوده است.

ضمناً ظاهر آیه این است که جریان مزبور در بیداری بوده نه در خواب، زیرا مفهوم

جمله اسری بعده این است که خداوند «بنده اش» را به چنین مسافرتی برد. بعلاوه شروع

آیه با کلمه سبحان که نشانه اهمیت موضوع است نیز مؤید این مطلب می باشد، چون

خواب دیدن موضوع مهمی نیست که با این تعبیر ذکر شود.

۲- در سوره نجم در آیات ۱۳ تا ۱۸ می فرماید:

«ولقد رآه نزلة اخرى.

عند سدرة المنتهى.

عندها جنة المأوى.

اذ يغشى السدرة ما يغشى.

ما زاغ البصر و ما طغى.

لقد رأى من آيات ربه الكبرى.»

خلاصه مفاد این شش آیه این است که «پیغمبر اسلام (ص) برای دومین بار فرشته وحی (جبرئیل) را به صورت اصلی مشاهده و ملاقات کرد (مرتباً اول در آغاز نزول وحی در کوه حرا بود) و این ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت، و چشم پیغمبر در مشاهده این منظره دچار خطا و اشتباه نشده، و آیات و نشانه‌های بزرگی از عظمت خدا را مشاهده نمود.»

گرچه در این آیات تصریحی به معراج و وقوع این ملاقات، و مشاهده آن آیات عظمت در آسمانها نشده است، ولی قرائن موجود در آیات گواهی می‌دهد که این جریان هنگام سیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در آسمانها رخ داده است، از جمله این که تصریح می‌کند که ملاقات مزبور، نزد بهشت جاویدان صورت گرفت^(۵)، لذا اکثر مفسران شیعه و

۵. قرائنی از نظر آیات و روایات در دست است که بهشت که جایگاه نهانی مردم نیکوکار می‌باشد در

کره زمین نخواهد بود، بلکه در کرات دیگر است.

سنی این آیات را مربوط به معراج پیامبر دانسته و شرح جریان معراج را در ذیل این آیات بیان کرده اند.

این آیات نیز دلالت دارد بر این که این حادثه در بیداری اتفاق افتاده و آیه «مازاغ البصر و ما طغی؛ چشم پیغمبر دچار خطا و انحراف و طغیان نشد» گواه دیگری بر این موضوع می باشد و آیه «لقد رأی من آیات ربه الکبری؛ قسمتی از آیات و نشانه های بزرگ عظمت خدا را مشاهده کرد» نیز هدف این سیر آسمانی را اجمالا روشن می سازد که برای مشاهده آثار عظمت پروردگار در جهان بالا بوده است.

البته در تفسیر این آیات، سخن بسیار است اما خلاصه آنچه مربوط به بحث ما است همان بود که در بالا اشاره شد.

از بحثهای فوق همین اندازه استفاده می شود که موضوع «معراج» در قرآن مجید بطور اجمال بیان گردیده است.

معراج پیامبر از نظر حدیث و عقیده دانشمندان اسلام

* خط سیر این عقیده در میان مسلمانان.

* احادیث شیعه و سنی درباره معراج.

* جنجالی که این مسئله در زمان پیغمبر (ص) برپا کرد و راه فراری که بعضی از کوته

نظران برای آن فکر کردند.

بجئی را که در پیرامون مسئله پیچیده معراج پیامبر اسلام (ص) و سؤالات گوناگونی که

در اطراف آن می شود، شروع کردیم به اینجا رسید که در دو سوره از قرآن مجید اشارات

کلی و سر بسته به موضوع معراج و سیر فضائی پیامبر برای مشاهده آیات آفرینش و

نشانه های عظمت آفریدگار جهان شده است.

قسمت اول این موضوع یعنی سیر از مسجد الحرام (مکه) تا مسجد اقصی (بیت

المقدس) در نخستین آیه سوره «اسراء» و قسمت دوم یعنی سیر به آسمانها در آیات ۱۳ تا

۱۸ سوره «والنجم» بیان گردیده است.

در ضمن خاطرنشان ساختیم مسلمانان اولین کسانی نیستند که درباره پیغمبر خود چنین اعتقادی دارند بلکه این عقیده بصورت بسیار «غلیظ تر» در میان مسیحیان جهان عموماً وجود دارد یعنی اگر مسلمانان معراج را در حیات پیامبر و آن هم برای يك مدت كاملاً محدود می دانند، آنها پس از زنده شدن مسیح از مردگان و برای يك مدت نامحدود معتقدند.

اکنون می خواهیم سیر این عقیده را در میان مسلمانان بررسی کنیم و ببینیم آیا اعتقاد به معراج و سیر فضائی پیامبر اسلام مخصوص عده خاصی از مسلمانان است، یا همگی آن را قبول دارند (البته پس از این بحث، نوبت به بحثهای علمی و طرح ایراداتی که از نظر علوم روز به این مسافرت فضائی می شود و پاسخ آنها خواهد رسید).

آنچه از مطالعه کتب مختلف تفسیر و حدیث و عقائد که بوسیله دانشمندان اسلام تألیف شده استفاده می شود این است که برخلاف آنچه شاید بعضی تصور می کنند

عقیده به معراج پیامبر اسلام مخصوص دسته معینی از مسلمانان نیست، بلکه عموم مسلمین در این عقیده مشترکند، با تفاوتهائی که بعداً اشاره خواهد شد.

احادیث فراوانی از طریق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده که ذکر همه آنها به درازا می کشد ولی همین اندازه باید دانست که بسیاری از علمای اسلام «تواتر» یا «شهرت» این احادیث را تصدیق کرده اند، به عنوان نمونه، گفتار سه تن از دانشمندان بزرگ تفسیر و حدیث و عقائد شیعه و سپس گفتار بعضی از دانشمندان اهل تسنن را در اینجا می آوریم:

۱- فقیه و مفسر بزرگ عالم تشیع «شیخ طوسی» در کتاب تفسیر خود بنام «تبیان» در ذیل آیه اول سوره «اسراء» چنین می گوید:

«دانشمندان شیعه معتقدند در همان شیئی که خداوند پیامبرش را از مکه به بیت المقدس حرکت داد او را به آسمان برد و آیات عظمت خود را در آسمانها به او نشان داد، و این در بیداری بود نه در خواب، ولی آنچه از قرآن بر می آید همان سیر از مسجد الحرام (مکه) به مسجد اقصی (بیت المقدس) است، و بقیه این مسافرت از اخبار معلوم می گردد.»

گرچه نامبرده در ذیل آیه مزبور تنها قسمت اول معراج را مستند به قرآن و بقیه را مستند به اخبار می کند، ولی در بیاناتی که در تفسیر شش آیه سوره «والنجم» ذکر نموده تعبیراتی دیده میشود که کاملاً منطبق بر قسمت دوم معراج یعنی سیر به آسمانها از بیت المقدس است، گویا به این قسمت که رسیده تغییر نظر داده و آن را هم مستند به قرآن می داند ولی در هر صورت او دلالت اخبار را در این باره قطعی دانسته است.

۲- مفسر عالیقدر مرحوم «طبرسی» در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیات سوره نجم

می گوید:

«ظاهر مذهب اصحاب و مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر را با همین

جسم، در حال بیداری و حیات، به آسمانها برد و اکثر مفسران نیز بر همین عقیده اند».

محدث شهیر علامه «مجلسی» در جلد ششم «بحارالانوار» می نویسد:

«سیر پیامبر اسلام از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها از جمله مطالبی

است که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، و انکار امثال این

مسائل، یا تأویل و تفسیر آن به معراج روحانی یا خواب دیدن پیامبر، ناشی از عدم اطلاع

از آثار ائمه هدی یا ضعف یقین است...»

سپس اضافه می کند:

«اگر بخواهیم اخباری را که درباره این مسئله رسیده جمع آوری کنیم يك كتاب بزرگ

خواهد شد.»

سپس خود او احادیث بسیاری که شاید متجاوز از یکصد حدیث است در این زمینه

نقل می کند که قسمت قابل توجهی از آن کتاب «کافی» می باشد.

اما اهل تسنن

دانشمندان حدیث و تفسیر اهل تسنن، احادیث معراج را جزو احادیث مشهور معرفی

کرده اند و بسیاری از مفسران آنها در تفسیر سوره «اسراء» یا سوره «نجم» به نزول این

آیات درباره معراج تصریح نموده اند.

فخر رازی مفسر معروف در تفسیر خود در ذیل آیه اول سوره اسراء پس از يك سلسله

استدلالات عقلی بر امکان چنین موضوعی می گوید:

«محققان عقیده دارند که گواه بر وقوع معراج (از نظر ادله نقلی) قرآن و حدیث است

اما در قرآن دلالت همین آیه کافی است و اما از نظر حدیث، حدیث معراج از روایات

مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت نقل شده، و مفاد آنها حرکت پیغمبر اسلام

صلی الله علیه و آله از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها است».

عده ای از دانشمندان و مفسران اهل سنت مانند «قاضی بیضاوی» و افراد دیگری نیز

این موضوع را صریحاً تأیید نموده اند. در میان دانشمندان اخیر و معاصر از اهل تسنن نیز

افراد معروفی مسئله معراج را بعنوان يك مسئله مسلم تلقی کرده اند. «منصور علی ناصف»

مؤلف کتاب «التاج» که از دانشمندان «الازهر» و استاد دانشگاه زینبیه مصر می باشد،

در کتاب خود احادیث معراج را جمع آوری کرده و نویسنده دانشمندان معاصر «سید

قطب» در کتاب تفسیر سوره اسراء تصریح می کند که احادیث فراوانی در این زمینه نقل

شده است.

ولی لازم به تذکر است که در میان راویان و مفسران اهل سنت گفتگوئی هست که آیا معراج با همین بدن جسمانی بوده، یا فقط جنبه روحانی داشته است؟ اکثر آنان معتقدند که معراج پیامبر با همین روح و جسم، و در بیداری صورت گرفته، و غالب روایات آنها نیز ظاهر در همین معنی است، ولی در روایتی از «عایشه» نقل کرده اند: «والله ما فقد جسد رسول الله (ص) و لکن عرج بروحه؛ بخدا سوگند بدن پیغمبر از میان ما نرفت، تنها روح او به آسمانها پرواز کرد» و از «حسن» (ظاهراً حسن بصری است) نیز نقل شده است که: «كان في المنام رؤيا رأها؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید به معراج رفته است».

بعضی از نویسندگان دانشمند معاصر مانند «سید قطب» نیز تعبیر مهمی دارند که نه صراحت در بیداری دارد نه خواب، او می گوید: «پیامبر در میان خواب و بیداری بود که او را به بیت المقدس و آسمانها بردند.»! و گویا به این وسیله خواسته اند از مشکلات و جنجالی که درباره مسئله معراج در میان عده ای بوجود آمده به سلامت بگذرند!

این جنجال تازه نیست!

نکته قابل توجهی که باید مورد دقت قرار گیرد این است که اگر احادیث و روایات معراج را در کتب شیعه و سنی به دقت مطالعه کنیم می بینیم از همان عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله سر و صدای زیادی در مورد مسئله معراج بوده است، هنگامی که پیامبر ماجرای معراج را برای مردم شرح داد دشمنان با شدت تمام در مقام انکار برآمدند و آن را وسیله ای برای کوبیدن اسلام و تبلیغ بر ضد پیغمبر «ص» دانستند تا آنجا که بعضی از «تازه مسلمانها» از عقیده خود برگشتند. پیامبر «ص» ناگزیر تمام نشانه های بیت المقدس را که تا آن زمان نرفته بود با همه جزئیات برای آنها تشریح نمود و مورد اعجاب همه واقع گردید.

از مجموع این گفتگوها برمی آید که «اولاً» موضوع معراج، موضوع يك خواب نبوده، والا این همه سرو صدا و جرو بحث نداشت، و «ثانیاً» افرادی مانند عایشه و حسن بصری که بعد از زمان پیغمبر مسئله خواب و معراج روحانی را پیش کشیدند ظاهراً جنبه سیاسی داشته و به گمان خود می خواسته اند سر و صدای تبلیغات مخالفین را که تا آن زمان نیز ادامه داشت در چنین مسئله ای که باور کردن آن برای همه کار آسانی نبود، بخوابانند.

در پایان این بحث یادآوری يك نکته به منظور روشن ساختن سیر تاریخی این مسئله در میان مسلمین از نظر روایات و طرز تفکر دانشمندان اسلام لازم به نظر می رسد و آن این که: «طبرسی» مفسر بزرگ اسلامی در کتاب تفسیر خود «مجمع البیان» می گوید:

«احادیثی که در موضوع معراج نقل شده است چهار دسته است:

- ۱- روایاتی که به حکم تواتر قطعی است (مانند اصل موضوع معراج).
- ۲- احادیثی که قبول آنها هیچ گونه مانع عقلی و نقلی ندارد (مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در آسمانها).
- ۳- روایاتی که ظاهر آن زنده است ولی می توان آنها را توجیه و تفسیر نمود.
- ۴- روایاتی که مشتمل بر يك سلسله امور نامعقول و باطل می باشد، و وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنها است.»

همانطور که این دانشمند بزرگ تصریح نموده قبول مسئله معراج به این معنی نیست که هر خبری در هر کتابی در این زمینه نقل شده آن را بپذیریم یا تأیید کنیم، زیرا متأسفانه مسئله معراج مانند بسیاری از مسائل دیگر از دستبرد جاعلان حدیث مصون نمانده، و

پیرایه های فراوانی به آن بسته اند، باید به كمك مدارك عقلی و نقلی روشنی كه در دست

است این احادیث را صرافی نمود و درست و نادرست آن را از هم جدا كرد.

این بود خلاصه بحث درباره مسئله معراج از نظر «ادله نقلی».

معراج پیامبر از نظر علوم

تاکنون بحثهای لازم را درباره مسئله «معراج» از نظر مفاد آیات قرآن و روایاتی که از

طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده بطور فشرده مطرح نموده ایم.

اکنون با روشن شدن این جهات باید قسمت سوم این مسئله را که حساسترین

قسمتهای آن محسوب می شود یعنی «معراج از نظر علوم» مورد بررسی قرار دهیم، مجدداً

یادآور می شویم قضاوت نهائی را پس از خاتمه این سلسله مقالات بفرمائید.

در این بحث برای رفع همه ایرادات باید چند سؤال را طرح کرد و به پاسخ آنها پرداخت:

۱- آیا اصولاً معراج یعنی سیر در آسمانها و به عبارت دیگر مسافرت دامنه دار فضائی

برای يك بشر از نظر علوم امکان پذیر است؟

۲- اگر امکان دارد نیاز به چه وسائلی دارد؟

۳- مدت زمانی که برای چنین سفری لازم است چه اندازه می باشد؟

پاسخ سؤال اول از نظر علوم امروز مثبت است.

زیرا سیر فضائی بشر، نه تنها امکان دارد بلکه قسمتهای قابل توجهی از آن تاکنون جنبه عملی به خود گرفته است، اگر در سابق ممکن بود کسانی بگویند چنین مسافرتی امکان عقلی و علمی ندارد، و یا آنطور که طرفداران هیئت کهنه «بطلمیوس» تصور می کردند سیر انسان در آسمانها موجب خرق و التیام افلاک است^(۶)، امروز چنین سخنی اصلاً قابل قبول نیست.

زیرا موشکهای فضاپیما - بعضی با سرنشین و بعضی بدون سرنشین - سینه آسمان را شکافته و تا ستاره زهره که در هیئت بطلمیوس در فلک سوم قرار داشت، پیش رفته اند، نه

۶. طرفداران هیئت بطلمیوس تصور می کردند مجموعه جهان هستی عبارت از نه فلک است که مانند طبقات پوست پیاز روی هم قرار گرفته، هفت فلک آن متعلق به سیارات هفتگانه است و فلک هشتم در اختیار «ثوابت» و فلک نهم هم که اصلاً ستاره ندارد؛ این افلاک شفاف و بلورین را چنان روی هم چیده بودند که هیچ گونه شکاف و التیامی در آن ممکن نبود!

محال عقلی روی داده، و نه خرق و التیامی پیش آمده است، و شاید آن روز که انسان رسماً در کره ماه پیاده شود چندان دور نباشد^(۷).

درست است که این پیشرفت و موفقیت در برابر عظمت کواکب و آسمانها و فواصل عجیب آنها بسیار ناچیز می باشد ولی هر چه هست مطلب را از صورت يك امر محال عقلی و علمی بیرون آورده است. و همانطور که گفته اند بهترین دلیل برای امکان يك موضوع وقوع آن است... این در مورد سؤال اول.

در مورد سؤال دوم باید اعتراف کرده که «سفر فضائی» نیازمند به وسائل گوناگون است، و باید به کمک آنها بر موانع فراوانی که در این راه وجود دارد پیروز شد. این موانع بسیار است، و از همه مهمتر شش مانع زیر می باشد:

۷. آن روز که این کتاب نوشته شد هنوز بشر قدم در کره ماه نگذاشته، ولی می دانیم در ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۹ سرانجام با کوشش و تلاش فراوان نخستین انسان گام بر کره ماه نهاد و حتی از خاک آن کره مقداری به ارمغان برای زمینیان آورد.

۱- نخستین مانع بر سر راه مسافرت‌های فضائی نیروی جاذبه زمین است که باید به وسائلی بر آن پیروز شد، دانشمندان با يك محاسبه دقیق ثابت کرده اند برای شکافتن «زره جاذبه» و فرار از حوزه جاذبه زمین مرکزی لازم است که سرعت آن لااقل ۴۰ هزار کیلومتر در ساعت، و بعبارت دیگر ۱۱/۲ کیلومتر در ثانیه باشد.

اگر چنین سرعتی به ناو فضاپیما داده شود زره جاذبه را شکافته و به سوی سیارات منظومه شمسی حرکت خواهد نمود. به دست آوردن چنین سرعتی یا بیشتر از آن کاملاً ممکن است ولی ساده و آسان نیست.

۲- مانع دیگر، فقدان هوا در محیط ماوراء «جو»^(۸) است، بلکه در جو زمین که قطر آن در حدود یکصد کیلومتر است قطع نظر از چند کیلومتر هوای مجاور زمین که به اندازه کافی اکسیژن دارد و متراکم است، بقیه به واسطه رقیق بودن قابل تنفس نیست، و اگر انسان از آن بالاتر برود بر اثر کمبود اکسیژن بزودی دچار خفقان می گردد.

۸. به قشری از هوا و گازهای دیگر که گرداگرد کره زمین را فرا گرفته «جو» زمین می گویند و بالاتر از آن ماوراء جو و به عبارت دیگر «فضا» نامیده می شود.

تجربه نشان می دهد يك فرد عادی در ۱۵ کیلومتری از سطح زمین در عرض چند ثانیه بیهوش می شود و اگر به او نرسند هلاک خواهد شد، لذا فضاییمان ناچارند اکسیژن لازم را برای مسافرت‌های فضائی با خود از زمین ببرند.

۳- مانع دیگر، موضوع گرمای سوزان و سرمای کشنده ای است که در فضا وجود دارد، به این معنی آن قسمتی از جسم که آفتاب بر آن می تابد فوق العاده داغ و سوزان و آن قسمتی که آفتاب بر آن نمی تابد بی اندازه سرد خواهد بود، زیرا در آنجا هوا وجود ندارد تا از يك طرف حرارت سوزان آفتاب را تعدیل، و از طرف دیگر قسمتی از آن را در خود ذخیره کند و يك حرارت نسبتاً ملایم در اطراف جسم بوجود آورد.

۴- مانع دیگر، پرتوهای مرگبار و اشعه های خطرناکی است که در ماوراء جو وجود دارد مانند: «اشعه ماوراء بنفش»، «اشعه ایکس» و «اشعه کیهانی»^(۹). این پرتوها اگر

۹. اشعه «ماوراء بنفش» و اشعه «ایکس» از خورشید سرچشمه می گیرد ولی اشعه کیهانی سرچشمه آن تاکنون کاملاً شناخته نشده است، آنها جریان‌هایی هستند از اجزای باردار الکتریکی که به وسیله منابع ناشناخته و مجهول در فضا پراکنده می شوند.

بمقدار کم بر بدن انسان بتابد اثر زیانبخشی بر ارگانیسم بدن ندارد، اما چون در فضای بیرون جو بمقدار فوق العاده زیاد موجود است برای انسان کشنده و مرگبار است.

در حقیقت یکی از خدمات بزرگی که جو زمین به ما می کند این است که مقدار زیادی از آنها را در خود جذب کرده و از قدرت آنها می کاهد، لذا آنچه در روی زمین به ما می رسد به هیچ وجه خطرناک نیست، بلکه غالباً مفید می باشد و جنبه حیاتی دارد. پرتوهای «ماوراء بنفش» اگر ضعیف نشوند پوست بدن را بسختی می سوزانند، و برای سلامت انسان کاملاً زیان آورند.

تشعشعات «ایکس» نیز به صورتی که در بیرون جو است در اعماق بدن انسان نفوذ می کند و به ارگانیسم داخلی بدن ضایعاتی می رساند، ترکیب خون و گلبولهای آن را به هم می ریزد و در کار مغز استخوانها نیز ایجاد اختلال می کند.

اثر پرتوهای «کیهانی» خیلی سخت تر و خطرناکتر است، آنها تأثیری مشابه تشعشعات «رادیاواکتیو» دارند و نسوج مختلف بدن را از هم متلاشی می کنند.

فضانوردان برای رهایی از خطرات این پرتوهای کشنده لباسهای مخصوصی در تن می کنند که با آن می توانند حتی از سفینه خود بیرون آیند و در برابر تابش این تشعشعات قرار گیرند.

۵- مانع دیگر اجسام فراوان شهابی است که با سرعتهای مختلف و بعضی بسیار شدید در این فضای بیکران در حرکتند. برخورد یکی از ذرات کوچک آنها با بدن انسان ممکن است به مراتب مؤثرتر و خطرناکتر از گلوله های مسلسل باشد. چه این که می دانیم هر قدر سرعت يك جسم بیشتر گردد، نفوذ و تأثیر آن زیادتر خواهد بود، و به همین جهت قدرت تأثیر انواع گلوله ها را با سرعت سیر آنها اندازه گیری می کنند، نه با جنس و شکل آنها.

راه مبارزه با این اجسام نیز ساختمان مخصوص بدنه ناو فضاپیما و لباسهای مخصوص فضاپیمائی است که در موارد عادی می تواند در برابر این اجسام مقاومت کند.

۶- بلاخره مانع دیگری که در این راه وجود دارد مسئله «پی وزنی» است.

می دانیم که نیروی جاذبه با «مجدور فاصله» نسبت معکوس دارد، یعنی اگر فاصله جسمی از «مرکز زمین» دو برابر گردد وزن آن به یک چهارم تقلیل پیدا می کند، زیرا «وزن» چیزی جز «تأثیر نیروی جاذبه» بر بدن انسان یا سایر اجسام نیست، و به این ترتیب به جایی می رسیم که وزن بدن انسان به چند کیلو، و کم کم به چند گرم و سپس به صفر می رسد و مسافر فضائی کاملاً احساس بی وزنی می کند حتی به اندازه یک پر کاه احساس وزن نمی نماید، بعلاوه خود سرعت نیز یکی از عوامل بی وزنی است.

عوارض و ناراحتی های حاصل از بی وزنی گرچه خطرناک نیست ولی تحمل آن برای افراد عادی مشکل و طاقت فرسا می باشد. فضانوردان برای تحمل آثار بی وزنی ناچارند پیش از دست زدن به سفر فضائی تمرینهای مشکل و مختلفی انجام دهند و ورزیده شوند.

اینها موانع گوناگونی است که بر سر راه مسافران فضا وجود دارد، ولی همانطور که گفته شد چنان نیست که وجود این موانع مسئله سفر فضائی را به صورت محال و لاینحل درآورد، بلکه می توان با وسائل لازم بر آنها پیروز شد. نمونه ای از این وسائل را امروز بشر

در اختیار دارد ولی بدیهی است نباید وسیله را منحصر به اینها دانست و کاملاً ممکن

است طرق و وسائل دیگری نیز برای درهم شکستن این موانع وجود داشته باشد.

این در مورد سفرهای فضائی بشر امروز، اما در مورد معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

به توضیحات آینده توجه فرمائید.

چگونه پیامبر بر این موانع پیروز گردید؟

يك منطق كودكانه

می گفت يك روز در سر کلاس معلم مرا صدا زد و گفت:

. يك پای خود را از زمین بردار!

من بلافاصله يك پای خود را بلند کردم

. حالا پای دیگر خود را هم بردار!

. چگونه این کار ممکن است؟... به زمین می خورم!

. پس چطور می گوئی خدا پیامبرش را به معراج برده است؟!

این همان منطق کودکانه است که می گویند يك روز معلمی در برابر شاگردش به کار

برده بود، این موضوع چه ساختگی باشد و چه حقیقت داشته باشد هر چه هست

حکایت از يك طرز فکر نادرست می کند که برای کسانی که اطلاعات علمی و مذهبی

آنها در خصوص این مسئله محدود است خودنمائی دارد، چه آن را به زبان بیاورند و چه نیاورند.

با توجه به بحثهای گذشته قسمتهای قابل توجهی از این مسئله روشن گردیده و اجمالا دانستیم معراج یا سفر به آسمانها با همین بدن جسمانی امر محال نیست، تنها وسائلی لازم دارد که تهیه آن نیز غیر ممکن نمی باشد.

به عبارت دیگر يك روز بود که درباره امکان عقلی سفر به آسمانها تردید می شد، و این تردید گاهی از ناحیه فلاسفه ای بود که به پیروزی از هیئت «بطلمیوس» افلاک نه گانه را چنان فشرده، و مانند پوست پیاز روی هم چیده می دانستند که شکافتن و عبور از آن امکان نداشت، و به اصطلاح «حرق و التیام» (شکافته شدن و به هم آمدن) افلاک را طبق استدلال مخصوص، محال عقلی می پنداشت و به این دلیل سفر انسان را به فضا امری محال تلقی می کردند.

ولی امروز دیگر آن ایراد بی مورد است زیرا آن افلاک خیالی دیگر نمی توانند بشر را از چنان سفری باز دارند، اصولاً چنان افلاکی وجود خارجی ندارد که عبور از آن محال و یا خرق و التیام باشد.

همانطور که گفتیم اعمار مصنوعی و سفینه های فضائی بدون سرنشین از «ماه» و «عطارد» گذشته و از کنار ستاره «زهره» عبور کرده اند، و به این ترتیب سه فلك (فلك قمر، فلك عطارد، فلك زهره) از افلاک نه گانه را پشت سر گذارده اند، بدون این که به کوچکترین مانعی از این نظر برخورد کرده باشند! و به این ترتیب افسانه افلاک بلورین و محال بودن خرق و التیام آنها برای همیشه به دست فراموشی سپرده شده است.

گاهی در امکان این سفر از ناحیه دانشمندان علوم طبیعی تردید می شد، در آن روز موانع گوناگونی از قبیل جاذبه، فقدان هوا، پرتوهای مرگبار و امثال آن، در راه سفرهای فضائی خودنمایی می کرد و تا آن زمان راه پیروزی بر این موانع به دست نیامده بود، ولی خوشبختانه امروز تمام این مشکلات از طرق علمی حل شده است:

زره جاذبه با موشکهای سریع السیر و سرسام آوری که سرعت آنها در «ثانیه» بالغ بر ۱۱/۲ کیلومتر! است شکافته شده، فقدان هوا با ذخیره کردن اکسیژن لازم جبران گردیده، از پرتوهای مرگبار و همچنین سرما و گرمای کشنده با لباسهای مخصوص یا ساختمان جدار ناو فضاییما جلوگیری به عمل آمده، مسئله بی وزنی با تمرین و ممارست فضانوردان عادی شده، سایر موانع را نیز به همین ترتیب پشت سر گذاشته اند.

و به این طریق سفرهای فضائی جنبه عملی به خود گرفته، و این نخستین شرط «معجزه» است که باید محال عقلی نباشد، زیرا «اعجاز» هرگز به يك امر محال عقلی تعلق نخواهد گرفت (دقت کنید) در اینجا تنها يك مسئله باقی می ماند و آن این که:

آیا پیامبر این وسائل را در اختیار داشت؟

لابد خواهید گفت: درست است که مسئله مسافرت به آسمانها امروز - برخلاف گذشته - جنبه عملی به خود گرفته ولی اگر امروز فضانوردانی که به مسافرتهای فضائی می روند وسائلی در اختیار دارند، آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن سفر عجیب

و دامنه دار آسمانی خود که محدود به منطقه کاملاً کوچکی که مسافران فضائی امروز

رفته اند نبوده، چنین وسائلی را در اختیار داشته است؟!

در پاسخ این سؤال باید گفت: نه، مسلماً او با وسائل امروز سیر در آسمانها ننمود، این

وسائل برای مسافرتهای کوتاه فضائی تهیه شده است و هرگز قدرت آنچنان مسافرت دامنه

دار و عجیب را ندارد، برای چنان سیری وسائلی به مراتب مجهزتر و کاملتر لازم است و او

به اتکای نیروی الهی چنان وسیله ای در اختیار داشته است.

در روایات مذهبی می خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله این سفر حیرت انگیز را با

مرکب مرموزی بنام «براق» طی کرد (توجه داشته باشید «براق از ماده «برق» است و به

همین جهت بعضی از مفسران حدیث گفته اند این مرکب سرعتی مانند سرعت سیر برق

داشته است!)

این مرکب مرموز به آسانی می توانست فواصل عظیم فضائی را بپیماید. اگر سرعت

سیر وسائلی که امروز انسان ساخته در حدود ۱۲ کیلومتر در ثانیه است آن مرکب سرعتی

نزدیک به سرعت سیر نور یعنی ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه و یا بالاتر از آن داشته است

(توضیح این موضوع را در فصل آینده می خوانید) بنابراین او می توانسته است فاصله زمین

با کره ماه را که ناوهای فضاپیما در ساعات زیادی آن را طی می کنند در حدود يك ثانيه

(یا کمتر بتوضیحی که خواهیم داد) یعنی يك چشم بر هم زدن ببیناید.

مسلماً در این مرکب مرموز سایر مشکلات سفر فضائی نیز حل شده بوده است. ولی

باید توجه داشت این مرکب ساخته دست و فکر انسان نبود، از نیروی لایزال الهی و

قدرت بی پایان او سرچشمه می گرفت.

اگر بشر با فکر خلاق خود که پرتو ضعیف و کم رنگی از قدرت بی انتهای مبدء

بزرگ جهان هستی است، بتواند مشکلات سیر در آسمانها را تدریجاً پشت سر بگذارد،

فراهم ساختن وسیله تکامل یافته ای برای آن مبدء بزرگ بسیار ساده است.

اگر انسان (فرضاً) بخواهد دستگامی بسازد که تمام فعالیت‌هایی که مغز يك انسان انجام

می دهد اعم از درك مسائل گوناگون، حفظ و بایگانی و تنظیم میلیونها خاطره مختلف،

تجزیه و تحلیل موضوعات فوق العاده متنوعی که در زندگی با آن مواجه می شود، صادر

نمودن فرمائهای لازم به تمام اعضای بدن برای نشان دادن عکس العملهای مناسب در برابر

حوادث گوناگون، مسلماً حجم دستگاه فضای زیادی را اشغال خواهد نمود و هزینه و ابزار لازم برای آن سرسام آور خواهد بود، و همیشه باید يك عده متخصص مراقب اصلاح و تنظیم آن باشند، در حالی که این موضوع مهم و پیچیده در جهان آفرینش با يك کیلو و نیم ماده ساده خاکستری رنگ مغز عملی شده است.

آیا با توجه به این نمونه های زنده تهیه چنان وسیله ای برای سیر در آسمانها برای خداوند مشکل است.

به هر حال ما می دانیم پیامبر با نیروی يك بشر عادی این راه را نپیموده بلکه با نیروی عظیمی که از جهان ماورای طبیعت در اختیار داشت و با وسیله کاملاً مجهزی این راه را طی کرد، و در این قسمت هیچ مشکل لاینحلی به چشم نمی خورد.

آیا هیچ فرد خداپرستی که ایمان به قدرت لایزال و بی پایان خداوند دارد (روی سخن در این بحث با خداپرستان است) می تواند انکار کند که برای خداوند هیچ مانعی ندارد وسیله مرموزی که از فکر محدود ما بیرون است در اختیار پیامبرش بگذارد تا بتواند در آسمانها سیر کند و عجائب و شگفتیهای جهان بالا را ببیند؟! ما چه می دانیم شاید انسان نیز در

آینده بتواند با فکر خلاق و خداداد خود نمونه های ساده تری از چنان وسیله ای بسازد

که با وسائل سفر فضائی امروز ابداً قابل مقایسه نباشد.

معراج و مشکل زمان

در بحثهای گذشته پاسخ چند قسمت از مشکلات مسئله «معراج پیامبر اسلام» از

نظر علوم روشن شد، در این فصل به حل آخرین مشکل این بحث یعنی «مشکل زمان» از

نظر علوم (مخصوصاً فیزیک) می پردازیم:

طرح اشکال توسط يك دانشمند غربی.

آیا معراج تنها در داخل منظومه شمسی صورت گرفته؟

آیا سرعت سیر نور بالاترین سرعتهاست؟

دانشمند معروف اروپائی «ک. و. گیورگیو» در کتاب خود که درباره تاریخ زندگی پیامبر

اسلام نگاشته^(۱۰) در بیان بحث کوتاهی که درباره معراج نموده چنین می نویسد:

اگر بگوئیم محمد در حال بیداری تنها با «روح» خود در آسمانها پرواز کرد بحث (و

مشکل) فیزیکی پیش نمی آید.

اما اگر بگوئیم که با جسم خاکی به آسمانها پرواز نمود این سؤال مطرح می شود که آیا

جسم می تواند سرعت ثانیه ای ۳۰۰ هزار کیلومتر را که سرعت سیر نور است، تحمل

نماید؟

علم فیزیک می گوید: ماده قادر نیست که سرعت ثانیه ای ۳۰۰ هزار کیلومتر را تحمل

نماید مگر این که خود مبدل به «نور» شود، نور هم نمی تواند با سرعتی بیش از ثانیه ای

۳۰۰ هزار کیلومتر حرکت نماید.

ولی بعضی از تاریخ نویسان اسلامی می گویند محمد توانست با همین جسم خاکی

سریعتر از سرعت سیر نور حرکت کند و مسافرت خود را با سرعتی معادل سرعت عکس

العمل «نیروی جاذبه» آغاز نماید و به انجام برساند.

گرچه علم فیزیک این موضوع را قبول نمی کند ولی من چون احترام به عقائد مذهبی

مسلمانان می گذارم از نظر مذهب این گفته را می پذیرم، ما «مسیحیان» هم در معتقدات

مذهبی خود مسائلی داریم که علم «فیزیک» یا «زیست شناسی» آن را نمی پذیرد ولی ما به

حکم این که دارای عقیده مذهبی هستیم آن را قبول می کنیم.

(شاید منظور «گیورگیو» در این قسمت عقیده به زنده شدن «عیسی» پس از مرگ و

صعود او به آسمانها و زندگی او در آسمان است که بعضی از قسمتهای آن با

زیست شناسی و بعضی با علم فیزیک سازگار نیست).

آیا همانطور که این دانشمند مسیحی می گوید ما باید موضوع معراج را به عنوان یک

عقیده مذهبی. اگر چه بر خلاف علم باشد. بپذیریم؟

آیا «علم» و «مذهب» می توانند از هم جدا شوند؟ و اگر از هم جدا شوند چنین

مذهبی می تواند ارزشی داشته باشد؟

پاسخی که ما به این سؤاها می گوئیم. برخلاف آنچه این دانشمند مسیحی گفته

است. منفی است، ما هیچ گاه نمی توانیم از مذهبی که معتقدات آن برخلاف عقل یا علم

است چشم و گوش بسته پیروی کنیم، ما میان چنین معتقداتی با افکار خرافی هیچ فرق

نمی گذاریم.

ما طرفدار مذهبی هستیم که علوم آن را تأیید می کند و به نوبه خود علوم و دانشهائی را پی ریزی کرده است. آری ما درباره «اسلام» چنین عقیده و ایمانی را داریم، و برای این عقیده خود دلیل اقامه می کنیم.

ولی يك نکته است که در این مورد باید به آن توجه داشت و آن این که منظور از «علم» در این بحث تنها آن دسته مسائلی است که صد درصد جنبه قطعی به خود گرفته، نه آن دسته از نظرات و تئوریهایی که ممکن است در پرتو اکتشافات آینده دگرگون شود. ما هرگز نباید انتظار داشته باشیم حقایق مذهبی با این گونه مسائل غیر قطعی تطبیق گردد. بلکه این هماهنگی و توافق تنها در میان «عقائد مسلم مذهبی» با «مسائل قطعی علوم» خواهد بود، و اگر این اصل را دقیقاً رعایت کنیم ارزش علم و مذهب را هر دو دریافته ایم. این است عقیده ما درباره اسلام و تعالیم اسلامی، ولی ممکن است مثلاً مسیحیان نتوانند (و حتماً هم نمی توانند) با داشتن بعضی عقائد غیر منطقی و احیاناً آمیخته به خرافات چنین اعتقادی را در مورد رابطه «علم و مذهب» داشته باشند، و به همین دلیل

دستگاه کلیسا سالها با دانشمندان علوم مختلف مبارزه می کرد، و حتی عده ای از آنها را نابود ساخت، که ماجرای اسف انگیز آن در تاریخ قرون وسطی مشروحاً بیان شده است.

بنابراین اگر «گیورگیو» با پیش کشیدن تفکیک مسائل مذهبی از علم خود را از حل مشکل معراج در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا حضرت مسیح (بشرحی که در آغاز کتاب گفته شد) آسوده خاطر ساخته، ما نمی توانیم این منطق را بپذیریم بلکه باید راه حل صحیحی از نظر علم برای این «مسئله» پیدا کنیم و یا آن را به کلی طرد نمائیم.

البته درست است که بسیاری از دانشمندان فیزیک امروز می گویند حد نهائی سرعت در جهان ماده همان سرعت سیر نور است^(۱۱).

۱۱. در کتاب جهان و اینشتاین تألیف «لینکلن بارنت» ترجمه «احمد بیرشک» که اصل کتاب مورد تأیید خود اینشتاین واقع شده چنین می خوانیم: هیچ چیز در تحت هیچ عاملی نمی تواند تندتر از نور حرکت کند و به این ترتیب «نسبیت» يك قانون طبیعی اساسی دیگر را فاش می سازد بدین قرار: در جهان سرعت نور حد نهائی سرعتهاست (صفحه ۶۵).

و نیز معتقدند اگر جسمی بخواهد با این سرعت در فضا حرکت کند اولاً: طول آن در امتداد حرکت بقدری کوتاه می شود که به صفر می رسد^(۱۲) ثانیاً: جرم آن (یعنی مقاومت آن در برابر حرکت) به قدری زیاد می شود که به بی نهایت خواهد رسید^(۱۳).

۱۲. در همان کتاب در مورد کاسته شدن طول اجسام در امتداد حرکت چنین می نویسد: «میله ای که سرعت حرکتش نود درصد سرعت نور باشد تقریباً نصف طول خود را از دست می دهد، و از آن پس نقصان طول سریعتر می شود، بطوری که اگر سرعت حرکت آن مساوی سرعت حرکت نور شود میله بکلی از میان می رود و «هیچ» می شود (صفحه ۶۴).

۱۳. یکی دیگر از اصول نظریه نسبیت «اینشتاین» این است که: «جرم جسم متحرک به هیچ وجه ثابت نیست و با سرعت آن افزایش می یابد، البته این موضوع یعنی افزایش جرم با سرعت با آنچه در مورد تقلیل طول در صورت افزایش گفته شد مابینتی ندارد، زیرا نقصان طول فقط در امتداد حرکت است ولی ابعاد دیگر جسم تغییر نمی کنند بعلاوه جرم به معنی «سنگینی» نیست بلکه مقاومت در مقابل حرکت است...»

و چون جسمی که جرمش بی نهایت بزرگ باشد در مقابل حرکت، مقاومت بینهایت بزرگ ابراز می دارد بار دیگر به این نتیجه می رسیم که سرعت هیچ جسم مادی ممکن نیست مساوی سرعت نور شود (صفحه ۷۰ و ۷۱ همان کتاب).

و روی این حساب هیچ جسمی نمی تواند با سرعت سیر نور (۳۰۰ هزار کیلومتر در

ثانیه) حرکت نماید و باید حتماً سرعت آن کمتر از سرعت نور باشد.

حال اگر جسمی بخواهد با سرعتی معدل سرعت سیر نور به نخستین ستارگان ثوابت

(ستارگانی که بیرون منظومه شمسی هستند) سفر کند یعنی هدف آن جسم ستاره

«پروکیسما» که از تمام ستارگان ثوابت به ما نزدیکتر است باشد، طبق محاسبه ای که

علماء هیئت کرده اند بیش از چهار سال وقت لازم است تا به ستاره مزبور برسد!

این موضوع مشکل بزرگی در راه معراج (آن هم در يك شب) ایجاد می کند.

برای حل مشکل دو راه وجود دارد:

۱. آیا معراج تنها در داخل منظومه شمسی صورت نگرفته؟

ایراد فوق در صورتی متوجه می شود که مسیر پیامبر «ص» را در معراج در منطقه بیرون

منظومه شمسی بدانیم، در حالی که دلیل قاطعی بر این مطلب در دست نیست. چه مانعی

دارد این سیر فضائی در درون سیارات با عظمت منظومه شمسی صورت گرفته باشد، در این صورت اشکال کاملاً برطرف خواهد گردید.

زیرا دورترین سیارات منظومه شمسی که با چشم غیر مسلح دیده می شود «زحل» است که قدماً نام آسمان هفتم بر آن می نهاده اند (زیرا فاصله آن از ما بیش از فاصله ما تا عطارد، زهره، مریخ، مشتری و کره خورشید می باشد).

فاصله این سیاره از ما کمی بیش از ۱۴۰۰ میلیون کیلومتر است، این فاصله برای مرکی که کمی کمتر از سرعت سیر نور حرکت کند فاصله کوتاهی است که پیمودن آن در مدت بسیار کوتاهی میسر می باشد.

بنابراین اگر معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در درون سیارات منظومه شمسی صورت گرفته باشد مشکل زمان کاملاً حل خواهد شد و مخالفتی با کشفیات علم فیزیک نخواهد داشت، و اطلاق «آسمانها» بر کرات منظومه شمسی يك اطلاق معمولی است زیرا یکی از معانی آسمانها همین «کرات منظومه شمسی» می باشد.

جالب توجه این که در احادیث شیعه و سنی برای سفر پیامبر «ص» به آسمانها نام مرکبی به عنوان «براق» دیده می شود و همانطور که سابقاً اشاره شد «براق» از ماده «برق» است، علمای حدیث می گویند علت این نام گذاری شاید این بوده که مرکب مزبور بسیار سریع، مانند برق! حرکت می کرده است.

جالبتر این که در توصیف این مرکب فضائی در پاره ای از احادیث وارد شده که «خطاه مد بصره»! یعنی هر قدم او به اندازه مقدار دید او بوده است، و با توجه به اینکه رؤیت اشیاء به وسیله «نور» صورت می گیرد، و طول زمانی که برای دیدن هر چیز لازم است برابر با سرعت سیر نور است، از این حدیث استفاده می شود که مرکب مزبور سرعتی «نزدیک» به سرعت سیر نور داشته است!

۲. آیا سرعت سیر نور بالاترین سرعتهاست؟

بررسی و مطالعه در گفته های دانشمندان امروز نشان می دهد این نظریه که «هیچ چیز در تحت هیچ عاملی نمی تواند بالاتر از سرعت نور حرکت کند» صد درصد قطعی و

مسلم نیست، بلکه احتمال می رود در ماوراء سرعت نور نیز سرعتی باشد. (دقت کنید).

از جمله در مورد امواج مرموز جاذبه عده ای از دانشمندان معتقدند این امواج برای پیمودن فاصله ها مطلقاً نیازمند به زمانی نیست، بلکه در يك لحظه می تواند سرتاسر جهان را ببیند!

دانشمند مزبور (گیورگیو) در همان بحث به این موضوع اعتراف می کند و چنین می نویسد: «... ولی يك سرعت وجود دارد که آنی است و در يك لحظه از يك سر جهان بطرف دیگر اثر می کند و آن سرعت تأثیر «امواج نیروی جاذبه» می باشد!

اگر در همین آن، در انتهای جهان يك کهکشان که دارای ده ها میلیون خورشید است ناگهان جدا شده و مبدل به امواج گردد نیروی جاذبه طوری عکس العمل نشان می دهد که در همین لحظه نظام جهان متعادل می شود، و اگر این طور نبود همان ثانیه که آن کهکشان تفکیک و مبدل به امواج گردید دنیای خورشیدی ما هم باید نابود گردد!

اثر قانون نیروی جاذبه که نیوتن آن را کشف کرد در سراسر جهان فوری است و

سرعت عکس العمل آن آنی می باشد»^(۱۴).

اگرچه این سخن درباره سرعت يك «جسم» نیست بلکه مربوط به سرعت امواج

جاذبه است، ولی در هر حال این حقیقت را ثابت می کند که سرعت سیر نور از نظر همه

دانشمندان بالاترین سرعتها در جهان نیست و بالاتر از آن هم سرعتی وجود دارد.

دیگر این که در هیئت امروز بحثی تحت عنوان «جهان در حال انبساط» دیده می شود

که از يك حقیقت بزرگ و شگفت انگیز پرده بر می دارد:

طبق آخرین کشفیات دانشمندان هیئت، جهان در حال گسترش و انبساط می باشد و

کهکشانشاها با سرعت مافوق تصویری از هم دور می شوند و به نقاط نامعلومی می گریزند.

سرعت پس روی کهکشانشاها با هم مختلف است: بعضی از آنها به سرعت ۱۲۰۰

کیلومتر در ثانیه! از ما دور می شوند (مانند کهکشانشاهای ابر سنبله) بعضی دیگر با

سرعت بیش از ۲۰ هزار کیلومتر در ثانیه (مانند کهکشانشان اکیلل).

تندترین سرعت پس روی که تاکنون به وسیله دانشمندان اندازه گیری شده، نزدیک ۶۰ هزار کیلومتر در ثانیه! است و آن سرعت پس روی توده کهکشان «شجاع» می باشد و راستی سرسام آور و عجیب است.

روی این حساب دانشمندان معتقدند هر قدر کهکشانها از ما دورتر باشند پس روی آنها بیشتر است.

گرچه نور کهکشانهای دورتر به اندازه ای ضعیف است که اندازه گیری سرعت پس روی آنها ممکن نیست، اما در عین حال معتقدند زمینه های مساعد و امید بخشی وجود دارد که با پیشرفت و بهبود وسائل فنی سرانجام اندازه گیری سرعت پس روی کهکشانهای دیگر امکان پذیر خواهد گردید.

فرد هوایل (Fert Hoyle) نویسنده دانشمند مرزهای نجوم می گوید:

هر گاه چنین کاری (اندازه گیری سرعتهای پس روی بیشتر) ممکن شود نتیجه چه خواهد بود؟ من چنین فکر می کنم که تقریباً همه منجمان بدون استثناء آماده برای این پیشگویی هستند که سرعتهای پس روی همچنان به افزایش خود ادامه می دهند.

سپس در عبارت بعد اضافه می کند که این موضوع شامل «سرعتهای مافوق سرعت

نور» می شود. ولی اظهار تأسف می کند که: بررسی کامل تا سرعتهای مافوق سرعت نور

نیز «احتمالاً» خارج از توانائی رصد می باشد (صفحات ۳۴۰ و ۳۲۴).

همانطور که ملاحظه می فرمائید در اینجا بحث درباره سرعتهای مافوق سرعت نور در

مورد انبساط کهکشانشما است و این خود می رساند که تئوری سرعت نهائی «نور» يك

نظریه قاطع و مسلم نیست و ممکن است در پرتو اکتشافات آینده این مطلب روشن شود

که حتی جسم خاکی در شرایط خاصی (نه در هر شرایطی) بتواند سرعتهای مافوق

سرعت نور داشته باشد و در این صورت مشکل زمان در مسئله معراج حتی در صورتی که

مسیر پیامبر ماوراء منظومه شمسی بوده است حل خواهد گردید.

و از نظر علم مانعی نخواهد داشت که پیامبر سراسر پهنه آسمانها را در يك شب سیر

کرده باشد. (دقت کنید).

آخرین بحث درباره معراج

چرا پیامبر به معراج رفت؟

* خرافات عجیب خاورشناسان در مسئله معراج.

* قرآن از روی این حقیقت پرده برمی دارد.

* معراج و عظمت خیره کننده کواکب آسمان.

متأسفانه جریان معراج پیامبر صلی الله علیه و آله مانند بسیاری دیگر از جریانهای

صحیح تاریخی آمیخته با خرافاتی شده است که قیافه اصلی آنرا در نظر کسانی که

مطالعات کافی در این قسمت ندارند ناپسند نشان داده است.

این خرافات زائیده افکار منحط و آلوده افرادی است که بر اثر بی بند و باری در نقل

حقایق تاریخی، یا افزودن سلیقه های شخصی به این حقایق، به این صورت در آمده

است، و هیچ بعید نیست «دستهای ناپاکی» نیز برای دگرگون ساختن چهره حقیقی عقائد

اسلامی، و غیر علمی نشان دادن آنها، به این موضوع کمک کرده باشد.

از جمله این خرافات، پاره ای مطالب است که درباره هدف معراج گفته می شود و

چنین وانمود می گردد که منظور نهائی از این سفر شبانه و سیر فضائی بار یافتن به دربار

خداوند و مشاهده او بر بالای کرسی مخصوصش بر فراز عرش بوده است!

جالب این است که نوشته های خاورشناسان خیراندیش! و به اصطلاح دانشمند! نیز

از این خرافات خالی نیست، حتی خرافاتی در لابلاى عبارات آنها در این بحث دیده

می شود که هیچ معلوم نیست از چه منبعی گرفته اند؟

مثلا جان دیون پورت نویسنده کتاب «محمد و قرآن» در بحث معراج چنین می نویسد:

«محمد» پس از وارد شدن به آسمان اول، جمعی از فرشتگان را به صورتهای مختلفی

مشاهده نمود. به این بیان که دسته ای از آنها به صورت انسان بودند، و دسته دیگری به

صورت پرندگان، و سایرین به صورت حیوانات مختلف. میان پرندگان خروس بی اندازه بزرگی

را مشاهده نمود که پر و بالش مانند برف سفید بود! همه فرشتگان از زمین آمده بودند تا

برای حیواناتی که اینجا زندگی می کنند شفاعت کنند!

بالاخره مسافرین وارد محلی شدند که درخت «طوبی» در آنجا بود و سرحد «باغ لذائذ» (بمشت) را نشان می داد، میوه های این درخت بقدری بزرگ بود که برای تغذیه همه موجودات در مدت طولانی کافی بود!

در اینجا به سد و مانعی برخوردند که برای هیچ مخلوق فناپذیری قابل عبور نبود، و اینجا نقطه ای است که آسمان را از «کرسی خداوند متعال» جدا می کند! ... بالاخره اجازه تقرب به حضور یافت و تا جائی رفت که به اندازه دو کمان^(۱۵) تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت!...»^(۱۶)

همانطور که ملاحظه می فرمائید این نویسنده غریب در این عبارت برای خداوند کرسی خاصی برافراز آسمانها تعیین کرده، و پیامبر اسلام «ص» را با تشریفات عجیبی تقریباً تا دومتی آن کرسی عجیب پیش برده است!

۱۵. گویا این مطلب را خواسته است از آیه ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی استفاده کند در حالی که به عقیده محققین این آیه مربوط به ملاقات پیامبر با فرشته وحی (جبرئیل) می باشد و قرائن موجود در آیات سوره نجم نیز این معنی را تأیید می کند.

۱۶. محمد و قرآن صفحه ۳۷ چاپ سوم.

اگر بعضی از نوشته های این نویسنده در این قسمت دو پهلو و قابل تفسیر باشد نوشته های نویسنده کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» کاملاً بی پرده و روشن و غیر قابل تفسیر است. او می نویسد:

در آخرین آسمان، پیامبر به خداوند به قدری نزدیک شد که صدای قلم خداوند را می شنید! و می فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد می باشد! ولی با این که صدای قلم خدا را می شنید او را نمی دید. زیرا هیچ کس نمی تواند خداوند را ببیند ولو پیغمبر باشد. هنگامی که محمد از نزد خداوند مرخص شد که به زمین برگردد دوازده فرمان یافت، همان گونه که موسی ده فرمان دریافت کرده بود و مأمور گردید که آنها را به مسلمانان ابلاغ کند^(۱۷).

این نویسنده نیز برای خداوند محل «امن و امانی» در گوشه دنجی از آسمانها در نظر گرفته، تا وظیفه بسیار سنگین خود یعنی نوشتن اعمال بندگان را در آن محل آرام با خیال راحت انجام دهد!

سپس پیامبر را تا بارگاه او پیش برده بقدری که صدای قلم خدا را شنیده که «قژژ...»

بروی کاغذ کشیده می شد» اما متأسفانه خودش را نتوانسته است ببیند (معلوم نیست

خدائی که قلم دارد و دست و پا دارد چرا قابل مشاهده نبوده است!) سپس او را با دوازده

فرمان از حضور وی مرخص نموده و به زمین آورده است!

نمی دانیم این خاورشناسان، این نویسندگان، این افراد باصطلاح محقق و دانشمند، چرا

گاهی مرتکب اشتباهات بزرگ و غیر قابل اغماضی می شوند، مثلاً معلوم نیست آنها این

لاطائلات و خرافات را از کجا گرفته اند، و چگونه به خود اجازه داده اند آنها را به عنوان

تاریخ زندگی پیامبری اسلام «ص» و عقائد مسلمانان منعکس سازند.

آیا به عقیده شما آنها در این کار «حسن نیت» داشته اند و می خواسته اند به تاریخ

اسلام و مسلمین خدمت کنند؟!... و خدا داناتر است...

قرآن از روی این حقیقت پرده بر می دارد

در هر حال بهترین سند زنده و دست نخورده برای درك هدف اصلی معراج پیغمبر

«ص» و برای درك همه حقایق اسلامی همین قرآن مجید است.

ما می توانیم هدف این سیر شبانه را به خوبی از آیات قرآن اسنباط کنیم، هدفی که

کاملاً با موازین علمی و منطقی سازگار است.

با این که آیات اصلی مربوط به معراج در قرآن به ده آیه نمی رسد، در عین حال در دو

آیه هدف معراج توضیح داده شده است:

در سوره «اسراء» آیه اول چنین می خوانیم: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من

المسجد الحرام الی المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا؛ منزه است خدائی که

بنده خود را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی، همان مسجدی که اطراف آن را پر

برکت ساختیم، برد تا آیات خویش را به او نشان دهیم».

در این آیه هدف این سیر شبانه را مشاهده آثار عظمت خداوند در جهان بالا معرفی نموده و در آیه ۱۸ سوره «النجم» می فرماید: «لقد رای من آیات ربه الکبریٰ؛ پیامبر در این سفر، آیات بزرگ خدا را مشاهده نمود».

از این دو آیه بخوبی برمی آید که هدف این سیر فضائی بار یافتن به بارگاه سلطنت خداوند، یا شنیدن صدای قلم او، یا مشاهده جمالش نبوده است.

اصولا به عقیده ما مسلمانان خداوند محل خاصی ندارد، او در همه جا و در تمام جوانب عالم هست «اینما تولوا فثم وجه الله؛ به هر سو رو کنید خدا در آنجاست، و هو معکم اینما کنتم؛ هر کجا که باشید خدا با شماست».

خداوند بارگاه و کرسی مخصوصی بفرز آسمانها ندارد بلکه کرسی حکومت او سرتاسر جهان هستی است: «وسع کرسیه السموات و الارض؛ کرسی او به وسعت آسمانها و زمین می باشد»، یعنی منظور از «کرسی» چیزی جز مجموعه جهان پهناور آفرینش نیست^(۱۸).

۱۸. بعضی معتقدند منظور از «عرش» نیز مجموعه جهان ماورای عالم ماده است.

بنابراین منظور از معراج همان مشاهده آثار عظمت خدا در جهان بالا بوده است، تا قلب نورانی پیامبر در پرتو مشاهده این آثار حیرت انگیز، نورانی تر گردد، و فکر و روح بلند او وسیعتر شود، و برای رهبری و هدایت خلق به سوی خدا، آمادگی بیشتری پیدا کند.

معراج و عظمت خیره کننده کواکب آسمان

آن روز که این آیات نازل گردید، و از این سفر عجیب پیامبر خبر داد، هنوز عظمت آسمانها و کرات عظیم جهان بالا دست بر کسی روشن نبود، معلومات آن روز غالب مردم درباره آسمانها محدود به همان بود که با چشم خود می دیدند: گنبدی نیلگون، نقطه هائی درخشان که مانند میخهائی از طلا و نقره در گرداگرد آن کوبیده شده، و دو گوی کوچک و زیبا که یکی درخشنده تر و دیگری کم نورتر آن را زینت می داد و منظره شاعرانه خاصی به آن بخشیده بود به چشم می خورد!...

در آن روز آسمان با آنهمه عظمت و شگفتیها در چشم بعضی بقدری کوچک جلوه

کرده بود که شاید در نظر آنها سفر پیامبر برای دیدن آن آثار مختصر به زحمتش نمی ارزید!

اما امروز... امروز با پیشرفت دانشهای نجومی و فضائی، و کشف وسایل جدید مطالعه ستارگان و کهکشانها و سحابیها و عوالم دور دست، اهمیت این سیر فضائی کاملاً آشکار می گردد و عظمت این تعبیر قرآن (لقد رأى من آیات ربه الکبریٰ؛ پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده نمود) کاملاً روشن می شود!

بد نیست در اینجا گوشه بسیار کوچکی از آنچه اکتشافات دانشمندان امروز درباره عظمت آسمانها می گوید به عنوان نمونه اشاره کنیم.

علم امروز می گوید:

۱. خانواده منظومه شمسی ما تا آنجا که می دانیم از يك مرکز (خورشید) و ۹ سیاره و ۳۱ قمر که به دور سیارات آن در گردشند تشکیل یافته، با این که کره مسکونی ما جزو این خانواده است و بر اثر نزدیکی به سایر سیارات و اعمار این خانواده امکانات فراوانی برای مطالعه درباره آنها داریم، ولی باز اطلاعات ما درباره سایر اعضای خانواده منظومه شمسی بسیار ناچیز است.

زیرا همین خانواده باصطلاح کوچک و فقیر آسمانی بقدری بزرگ است که اگر فی المثل بخواهیم با همان وسائلی که در سالهای اخیر يك ایستگاه فرستنده را سالم در ماه فرود آورد (و تقریباً سه شبانه روز در راه بود) به دورترین عضو این خانواده «سیاره پلوتون» سری بزنیم و باصطلاح صله رحمی بجا آوریم، ۲۵۰ سال! وقت لازم است که این سرکشی دوستانه و صله رحم انجام پذیرد و تصدیق می کنید به زحمتش نمی ارزد، مگر این که پیشرفت علم، وسایل سریعتر و مجهزتری در اختیار ما بگذارد.

در کرات منظومه شمسی مسلماً مناظر شگفت انگیز فراوانی است که شبیحی از آن در پشت تلسکوپهای عظیم امروز به چشم ما می خورد؛ کانالهای منظم و عجیب کره مریخ حلقه های زیبا و درخشان و خیال انگیز زحل قیافه مرموز زهره که همیشه در پشت ابرهای ضخیم و انبوهی پوشیده شده است، همه از این مناظر مسحورکننده است.

به احتمال قوی در بعضی از این کرات موجودات زنده ای وجود دارد و حتی احتمال می رود در پاره از آنها موجودهای زنده ای باشند با تمدنی عالیتز و افکاری درخشانتر از

مردم کره زمین که بر کم فکری و کودنی ما تأسف بخورند!، ولی متأسفانه هنوز اطلاعات

دقیقی در این زمینه ها در دست نداریم!

حتی اطلاعات ما از همسایه دیوار به دیوارمان «کره مریخ و زهره» بسیار ناچیز و

اسف انگیز است.

۲. «خورشید» آنطور که بنظر می رسد يك گوی درخشان نیست؛ بلکه کره عظیمی

است که يك میلیون و سیصد هزار مرتبه از زمین بزرگتر می باشد: درجه حرارت در سطح

خورشید در حدود شش هزار درجه و در مرکز آن از يك میلیون درجه هم تجاوز می کند،

و با وجود همه اینها خورشید یکی از ستارگان کوچک یا متوسط عالم بالاست و کراتی در

آسمان وجود دارد که هزاران مرتبه از خورشید ما بزرگتر و پرنورترند ولی چون از ما فوق العاده

دورند به صورت يك ستاره معمولی «یا يك میخ درخشان!» خودنمایی می کنند!

جالب توجه این که طبق تحقیقات اخیر دانشمندان از هر سیصد ستاره که در

«کهکشانشان ما» وجود دارد يك ستاره با جرمی بزرگتر از دو برابر خورشید می باشد، و با در

نظر گرفتن این که مجموع اختران کهکشان را سی هزار میلیون ستاره تخمین زده اند ثابت

می شود تنها در همین کهکشان ما ۱۵۰ میلیون ستاره بزرگتر از خورشید وجود دارد!^(۱۹)

۳. نکته دیگری از عظمت جهان بالا این که همانطور که گفتیم طبق تحقیقات

دانشمندان فلکی امروز جهان با سرعت عجیبی در حال گسترش است. مثلاً توده کهکشان

«شجاع» در هر ثانیه! شصت هزار کیلومتر از ما دور می شود، یعنی تنها در نیم ساعت که

شما مشغول مطالعه این صفحات هستید، این کهکشان بیش از یکصد میلیون کیلومتر از ما

فاصله گرفته است.^(۲۰)

در اینجا بار دیگر این تعبیر پر معنی قرآن را «لقد رأی من آیات ربه الکبریٰ؛ پیامبر

گوشه ای از آیات و نشانه های بزرگ خدا را در شب معراج دید» یادآور شده و بحث

خود را درباره مسئله معراج به همین جا پایان می دهیم.

۱۹. به کتاب «مرزهای نجوم» مراجعه شود.

۲۰. به کتاب «مرزهای نجوم» مراجعه شود.

شوق القمر

یکی دیگر از مسائل جنجالی و پرسرو صدا مسئله «شق القمر» است که حتی با

ادبیات و اشعار ما هم آمیخته شده.

این مسئله از جهات گوناگونی مورد بحث قرار می گیرد:

۱. آیا راست است که پیامبر اسلام «ص» برای اثبات صدق ادعای خود در برابر

مخالفان، پس از آن که تقاضای يك اعجاز فوق العاده کردند اشاره به کره ماه نمود و این

کره با آن عظمتی که دارد دو نیم گشت و سپس التیام پیدا نمود؟!!

۲. آیا او با این کار تصرف در افکار و اذهان حاضران نمود و چنان در فکر آنها نفوذ

کرد که آنها تصور کردند چنان عملی انجام شده، و یا حقیقتاً این کره آسمانی به دو قسمت

گردیده و سپس به هم پیوست؟!!

۳. آیا از نظر علوم روز چنین موضوعی امکان پذیر است که کره ای با آن بزرگی به

وسیله نیروی مرموزی از هم شکافته گردد؟ و تازه اگر شکافتن آن توجیه گردد، التیام چگونه

توجیه خواهد شد؟

۴. آیا از نظر تاریخی اگر چنین موضوعی رخ داده باشد، نمی باید در کتب تواریخ غیر

مسلمانان به عنوان يك واقعه مهم قید شود؟

۵. آیا اصولاً از نظر مدارك و منابع اسلامی مسئله شق القمر در ردیف مسائل قطعی

است، یا در میان دانشمندان اسلام نیز مورد اختلاف و گفتگو است؟

تصور می کنیم قبل از هر چیز باید به پاسخ قسمت اخیر پردازیم و نخست وضع این

مسئله را از نظر منابع اسلامی مورد بررسی قرار دهیم.

البته باید اعتراف کرد، این مسئله، هموزن مسئله معراج هم نیست، و در ردیف

ضروریات مذهبی ماکه انکار آن ملازم با انکار اصول عقائد اسلامی باشد نمی باشد؛ بلکه

از مشهوراتی است که جمع قابل توجهی از دانشمندان اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن)

به آن معتقدند.

شهرت این مسئله تا آن اندازه است که حتی در ادبیات عربی و فارسی ما اثر گذاشته و

در نظم و نثر شعرا و نویسندگان، آثار آن دیده می شود.

منظور ما هم در این بحث این نیست که این مسئله را بیش از آن مقدار که هست

جلوه دهیم و از ضروریات اسلام معرفی نمائیم.

بلکه منظور این است اثبات کنیم که قبول این موضوع نه با قوانین و اصول ثابت علمی

منافات دارد، و نه با استدلالات فلسفی، و نه با منابع دیگر مذهبی.

اکنون اجازه دهید قبلاً وضع این مسئله را از نظر «قرآن» «حدیث» و «کلمات

دانشمندان اسلام» روشن سازیم و سپس به بحث در پیرامون اشکالات و ایرادات و طرق

حل آن بپردازیم.

شقّ القمر و قرآن

از قرآن مجید «تنها» در آیه دوم تا چهارم سوره «قمر» به این موضوع اشاره شده است، در این آیات چنین می خوانیم: «اقتربت الساعة وانشق القمر. و ان يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمر. و كذبوا و اتبعوا هوائهم و كل امر مستقر؛ رستاخیز نزدیک گردیده و ماه شکافته شد، و هنگامی که نشانه ای «اعجازی» ببینند روی می گردانند و می گویند سحر شدیدی است، آنها (پیامبر و آیات او را) تکذیب می کنند و از هوسهای خود پیروی می کنند، و هر کاری محفوظ و ثابت می ماند (و جزای آن دامنگیر صاحبش می شود)».

بعضی از دانشمندان در دلالت این آیات بر مسئله شق القمر تردید دارند و معتقدند این آیات ارتباطی به مسئله «شکافتن ماه» به عنوان يك «معجزه» ندارد؛ بلکه ممکن است مسئله انشقاق قمر که در آیه به آن اشاره شده یکی از آثار رستاخیز باشد همانطور که در آیات بسیاری از قرآن تصریح گردیده که آغاز رستاخیز با حوادث فوق العاده ای در همه

جهان هستی همراه است مانند «اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدت...؛ هنگامی که

آفتاب تاریک شود و ستارگان پراکنده شوند...»^(۲۱)

ولی این تفسیر از چند جهت قابل ایراد است:

۱. آیه دوم از آیات بالا می گوید: «و هر گاه نشانه ای ببینند روی می گردانند و

می گویند سحری است مستمر و شدید» ظاهر این جمله این است که مسئله انشقاق قمر

به عنوان اعجاز و نشانه ای از صدق دعوی پیامبر «ص» انجام شده است، و بعضی از

مخالفان او حتی در برابر این موضوع نیز تسلیم نشده، به لجاجت خود باقی ماندند، بدیهی

است این جمله نمی تواند ارتباطی با حوادث رستاخیز داشته باشد.

۲. جمله «انشقت»: (شکافته شد) فعل ماضی است و دلالت بر وقوع این حادثه قبل

از نزول این آیه دارد، گرچه استعمال فعل «ماضی» در معنی «مضارع» نیز احیاناً در قرآن

مجید و سایر عبارات دیده می شود ولی مسلماً این گونه استعمالها بر خلاف ظاهر و بر

خلاف معنی اصلی کلمه است و بدون دلیل خاص نمی توان جمله ماضی را به صورت مضارع معنی نمود.

۳. غالب مفسران اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن) نیز معتقدند که آیه مربوط به حوادث آغاز رستاخیز (اشراط الساعة) نیست، بلکه مربوط به حادثه شق القمر و به عنوان يك اعجاز است. شأن نزولی که غالباً برای آیه ذکر کرده اند نیز با همین معنی موافق است.

«فخر رازی» مفسر معروف می گوید:

المفسرون باسرههم علی ان المراد ان القمر انشق، ودلت الاخبار الصحاح علیه، وامكانه لا شك فيه، وقد اخبر عنه الصادق فيجب اعتقاده، و حديث «الخرق والالتيام» حديث اللثام وقد ثبت جواز الخرق و التخریب علی السماوات.

یعنی: «عموم مفسران معتقدند که مراد از آیه این است که ماه شکافته گردید و روایات صحیحی نیز به آن معنی دلالت دارد، امکان عقلی این موضوع نیز جای تردید نیست، و از طرفی پیامبر صادق و راستگو خبر از آن داده بنابراین با توجه به امکان عقلی آن باید آن را پذیرفت.

اما داستان عدم امکان خرق و التیام در افلاك (طبق عقیده طرفداران هیئت بطلمیوس) مطلبی بی اساس و غیر علمی است، زیرا با دلائلی عقلی اثبات شده که خرق و تخریب در آسمانها کاملاً ممکن است.^(۲۲)

مفسر بزرگ ما مرحوم «طبری» در کتاب تفسیر معروف خود «مجمع البیان» می گوید:

«مفسران این آیه را مربوط به معجزه شق القمر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند» او تنها کسی را که در صف مخالفان این عقیده نقل می کند سه نفر از قدمای مفسرین بنام «عطا» و «حسن» و «بلخی» می باشند.

اشکال دیگری که ممکن است بر این تفسیر اول وارد گردد این است که اگر مسئله انشاقق ماه مربوط به علائم رستاخیز باشد، پیوند دو جمله «اقتربت الساعة» و «انشق القمر» روشن خواهد بود زیرا معنی مجموع آن چنین می شود: «رستاخیز نزدیک می گردد و ماه شکافته خواهد شد»...

ولی اگر جمله مربوط به معجزه «شق القمر»؛ باشد پیوند و ارتباط دو جمله مزبور مبهم و نامفهوم خواهد بود.

این ایراد را از دو راه می توان پاسخ داد:

۱. آیات بسیاری از قرآن تأکید می کند که قیامت و رستاخیز چندان دور نیست، چرا

مردم از آن غفلت دارند (اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون)^(۲۳)

با توجه به این معنی ارتباط دو جمله فوق روشن می گردد، زیرا مفهوم آیه چنین

می شود: با این که رستاخیز دور نیست و از طرفی معجزه روشنی مانند شق القمر می بینید

چرا در پیمودن راه خطا اصرار مسورزید و ایمان نمی آورید.

۲. گذشته از پاسخ فوق از بعضی روایات استفاده می شود که خود قیام پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین سفرای الهی، یکی از نشانه های نزدیکی رستاخیز و

قیامت است (البته نسبت به مجموع عمر انسان بر روی کره زمین) چنانکه از آن حضرت

نقل شده که فرمود: «انا والساعة كهاتين . و اشار الى اصبعيه .! من و رستاخيز مانند اين دو هستيم، و اشاره به دو انگشت خود فرمود».

به اين ترتيب نزديك شدن روز رستاخيز كه در جمله «اقتربت الساعة» به آن اشاره شده، و با انشقاق قمر كه معجزه پيامبر «ص» است تناسب كامل خواهد داشت.

از مجموع بيانات فوق چنين نتيجه مي گيريم كه آيات اول سوره «قمر» بيشتر در همين معني معروف «اعجاز شق القمر» ظهور دارد تا معاني ديگر.

شق القمر در منابع حديث

در منابع حديث شيعه و اهل تسنن روايات فراواني هم درباره اصل وقوع اين معجزه، و هم درباره ارتباط آيه با آن نقل شده است.

محدثان اهل تسنن حديث شق القمر را از راويان زير در كتب خود نقل کرده اند:

۱. انس بن مالك

۲. حذيفة بن يمان

۳. عبدالله بن مسعود

۴. عبدالله بن عمر

۵. عبدالله بن عباس

۶. جبیر بن مطعم

«بخاری» محدث معروف اهل سنت در کتاب خود که معتبرترین منابع حدیث آنان

محسوب می شود این حادثه را از «انس» و «ابن عباس» نقل می کند.

احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه تسنن نیز آن را از «انس» و «عبدالله بن مسعود»

نقل نموده است، و عده دیگر از دانشمندان آنها در کتب خود به نقل این حدیث

پرداخته اند.

در منابع حدیث شیعه نیز در بحارالانوار (در جلد ششم باب المعجزات السماوی) و

در بسیار از کتب دیگر، احادیث متعددی در این زمینه نقل شده است.

خلاصه اگر دعوی تواتر در این حدیث نشود لاقلاً از احادیث مشهور میان شیعه و

اهل سنت است.

می گویند: «حدیفه» این حدیث را در حضور جمع کثیری در مسجد مدائن نقل کرد و هیچ کس بر او ایراد نگرفت با این که بسیاری از آنها عصر پیامبر «ص» را درك کرده بودند، بعضی این سکوت را يك نوع «تواتر» تلقی کرده اند، اما این سخن خالی از ایراد نیست.

اما مضمون حدیث

آنچه از اکثر روایات این باب برمی آید بطور خلاصه چنین است:

«در آغاز بعثت پیامبر «ص» و به درخواست مشرکان؛ این معجزه بوقوع پیوست، با

يك نیروی مرموز ماه به دو قسمت گردید و دوباره به حال اول بازگشت».

ولی لزوماً یادآور می شود که این مسئله نیز مانند مسئله معراج از دستبرد خیالبافان و

جاعلان حدیث مصون نمانده و پیرایه های فراوانی به آن بسته اند، مانند مطلب بی اساسی

که در افواه عوام مشهور است که نیمی از ماه به پائین آمد و از آستین آن حضرت

گذشت، این مطلب در هیچ يك از كتب احادیث شیعه و سنی نیامده و صرفاً ساخته

افکار پاره ای از خیالبافان عوام می باشد.

از نظر علوم روز

قبل از هر چیز این سؤال در این بحث پیش می آید که وقوع انشقاق و شکاف در

اجرام آسمانی اصولاً امکان پذیر است یا «علم» بکلی آن را محال می داند؟!.

پاسخ این سؤال را علم با صراحت می گوید و آن این که: امکان و وقوع چنین

حادثه ای نه تنها محال نیست بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده است، منتها نیازمند

به عوامل خاصی می باشد.

به عبارت دیگر: در دستگاه منظومه شمسی و کرات و کواکب دیگر کراراً انشقاقها و

انفجارهایی روی داد است. برای نمونه چند مورد از مواردی که در درون منظومه شمسی رخ

داده است در زیر از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

۱. آستروئیدها:

آستروئیدها قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در

گردشند، و گاهی از آنها به «کرات کوچک» و «شبه سیارات» نیز تعبیر می کنند، بزرگی

بعضی گاهی چنانست که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می رسد. ولی غالباً خیلی کوچکتر از این مقدار است.

البته آنها ربطی به «شهابها» که بعداً به آنها اشاره می شود ندارند.

دانشمندان عقیده دارند «آستروئیدها» بقایای سیاره بزرگی هستند که در مداری میان «مدار مریخ» و «مدار مشتری» در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است.

تاکنون بیش از ۵ هزار آستروئید کشف و مشاهده گردیده، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری، و حجم، و مقدار، و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است.

بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند و معتقدند می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده نمود.

این يك نمونه از انشقاق در اجرام آسمانی است.

۲. شهابها

شهابها سنگهای ریز سرگردانی هستند که با سرعت سرسام آوری در اطراف خورشید در

مدار خاصی در گردشند، و گاهی مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند و جذب

به سوی زمین می شوند.

این سنگ های کوچک بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، بخاطر

همان سرعت سرسام آوری که دارند داغ و برافروخته و مشتعل می شوند و به صورت يك

خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین خودنمایی کرده، سپس نابود می گردند.

مدار گردش شهابها با مدار کره زمین در دو نقطه تماس دارد و لذا در مرداد ماه و آبان

ماه که دو نقطه تصادم دو مدار است شهاب بیشتر دیده می شود.

دانشمندان می گویند اینها بقایای ستاره های دنباله داری است که بر اثر حوادث

نامعلومی منفجر و از هم «شکافته» شده است.

این هم نمونه دیگری از انشقاق درکرات آسمانی است.

۳. پیدایش منظومه شمسی

طبق عقیده «لاپلاس» و بسیاری دیگر از دانشمندان فلکی پیدایش منظومه شمسی

نتیجه وقوع يك «انشقاق» عظیم است که در کره خورشید رخ داده است، چه این که همه

این سیارات و مرکز آن که خورشید می باشد در آغاز توده واحدی بوده اند و سپس هر

يك تدریجاً از آن جدا گردیده است.

منتها در این که عامل این جدائی و انشقاق چه بوده؟ در میان دانشمندان فلکی

اختلاف نظر است.

«لاپلاس» عامل این جدائی را نیروی «گریز از مرکز» در مناطق استوائی خورشید

می داند، به این معنی که در آن هنگام که خورشید توده گاز سوزانی بود و به دور خود

گردش می کرد، سرعت این گردش در منطقه استوائی آن طبعاً بیش از سایر نقاط بود و

همین سرعت گردش نیروی گریزی بیش از نیروی جاذبه در آن قسمت به وجود آورد و سبب

شد که قطعاتی از آن جدا گردیده در فضا پراکنده شوند و به دور مرکز اصلی به گردش

درآیند. ولی تحقیقات جمعی از دانشمندان که پس از لاپلاس روی کار آمدند منتهی به

فرضیه دیگری شده که عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدید در سطح خورشید بر اثر عبور يك ستاره عظیم از نزدیکی آن می داند.

به این معنی که در میلیاردها سال پیش مسیر یکی از کرات عظیم آسمان از نزدیکی کره خورشید اتفاق می افتد و سطح کره خورشید تحت تأثیر جاذبه شدید آن قرار می گیرد و جزرو مدهای عظیمی همچون امواجی که بر اثر سقوط قطعه سنگ عظیمی در يك اقیانوس به وجود می آید در سطح خورشید ظاهر می گردد، بر اثر آن قطعاتی از آن، یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شده، به دور کره اصلی به گردش در می آیند.

طرفداران این فرضیه گویا حرکت وضعی خورشید را در آن روز کافی برای توجیه فرار قطعاتی از آن نمی دانند، ناچار دست به سوی این فرضیه دراز کرده اند.

در هر حال جدا شدن کرات منظومه شمسی از کره خورشید طبق هر دو نظریه مسلم است، تنها تفاوت در عامل اصلی این جدائی می باشد، بنابراین، هر دو در این قسمت مشترکند که امکان وقوع انشقاق و تجزیه را در کرات منظومه شمسی به روشنی پذیرفته اند.

از مجموع بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که اصل وقوع انشقاق در کرات آسمانی. مخصوصاً منظومه شمسی. امر محالی نیست که علم آن را انکار کند؛ بلکه اساس هیئت جدید در بسیاری از موارد بر آن نهاده شده است.

ولی بدیهی است این امر در هر يك از کرات صورت گیرد نیاز به نیروی عظیمی دارد که در پاره‌ای از موارد (طبق فرضیه‌های موجود) شناخته شده، مانند عامل جدائی سیارات منظومه شمسی از خورشید، و در پاره‌ای از موارد شناخته نشده و همچنان به صورت مرموز باقی مانده است، مانند انفجار کره‌ای که در مدار میان مریخ و مشتری در گردش بوده و به «آستروئیدها» و شبه سیارات کوچک تقسیم شده است.

در مورد شق القمر نیز مسلماً عامل مرموزی در کار بوده که توانسته است چنان اثری را از خود بگذارد و با توجه به این که هر کس مسئله شق القمر را عنوان نموده نقش استمداد پیامبر «ص» را از نیروی مافوق طبیعی و غیر عادی مؤثر دانسته، روشن می‌شود که هیچ کس نخواسته است ادعا کند که پیامبر تنها با همین نیروی عادی بشری این کار را انجام داده

است تا علم، حاضر به پذیرفتن آن نباشد، بنابراین از این نظر هم چیزی برخلاف علم نخواهد بود.

تنها يك مسئله باقی می ماند و آن مسئله التیام کامل اجزاء قمر پس از انشقاق می باشد. این موضوع در کرات منظومه شمسی نیز نظائری دارد چه این که می دانیم بسیاری از ستاره های دنباله دار که نخست از خورشید جدا شده اند و در مدار خاصی دور آن در گردشند نظر به این که مدار بیضی مانند آنها به دور خورشید چنان است که در يك رأس این بیضی، بسیار به خورشید نزدیک می شود، گاهی تحت تأثیر جاذبه عظیم خورشید واقع گردیده به سوی آن جذب شده و برای همیشه به مادر خود می پیوندند.

این هم نیازمند به تذکر نیست که اگر عامل جدائی شدید نباشد و انشقاق به صورت فوق العاده ای که موجب پراکندگی کامل اجزاء باشد صورت نگیرد بازگشت قطعات جدا شده و التیام آنها به صورت اول تحت تأثیر جاذبه همان اجزاء کاملاً قابل توجیه است.

زیرا می دانیم هر دو جسم یکدیگر را طبق فرمول معروف نیوتن جذب می کنند و هر

قدر فاصله آنها کمتر، و یا جرم آنها بیشتر باشد اثر این جاذبه زیادتیر خواهد بود^(۲۴).

بنابراین با کم بودن فاصله خیلی زود به هم نزدیک و پیوسته خواهند شد، و این ایراد

نیز حل خواهد گردید.

این از نظر هیئت جدید، اما از نظر هیئت قدیم و امتناع خرق و التیام در افلاک نه گانه

و اجرام فلکی از نظر این که اصل آن امروز ابطال شده نیازی به بحث درباره آن نمی بینیم.

از مجموع بیانات فوق چنین نتیجه می گیریم که در حادثه شق القمر مطلبی که علم آن

را محال بشمرد دیده نمی شود.

۲۴. قانون معروف نیوتن می گوید: «هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرمها و به نسبت معکوس

مجذور فاصله

جذب می نمایند».

از نظر تاریخ

تنها ایرادی که در این مسئله باقی می ماند این است که اگر شق القمر حقیقتی داشت می بایست با آن همه اهمیتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست، و نمی توان باور کرد چنان حادثه ای رخ داده باشد و همه مردم جهان (جز مسلمانان) از آن غافل مانده باشند.

ولی برای این که روشن شود این ایراد تا چه اندازه قابل اهمیت است باید تجزیه و تحلیلی در روی جهات مختلف این مسئله صورت گیرد:

اولاً. باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارج خواهند شد.

ثانیاً. در نیمی از همین نیمکره نیز همه مردم یا اکثریت قریب به اتفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ می دهد غافل و بی خبرند، چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند، به این ترتیب تنها يك چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای باخبر شوند.

ثالثاً . هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجهی از این نقاط، آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده باشد.

رابعاً . حوادث آسمانی در صورتی توجه افراد را جلب می کند که یا مانند صاعقه ها توأم با سرو صدا یا آثار فوق العاده دیگری باشند، و یا مانند کسوف و خسوف همراه با کم شدن نور، آن هم برای کی مدت نسبتاً طولانی، در چنین صورتی البته نظرها را به خود جلب می کند.

اما اگر کره ماه بدون مقدمه قبلی و بدون هیچ عکس العمل دیگر از قبیل کم شدن نور و مانند آن فقط برای چند لحظه انشقاق پیدا کرده، سپس التیام یابد کمتر نظری را به خود جلب می کند، آیا ما در شبهای عادی که ماه مطابق معمول در آسمان می درخشد هیچ به آن خیره می شویم و در وضع آن کنجکاو می کنیم؟

آری تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد از چنین جریان می ممکن است باخبر شوند، و عده ای دیگر را باخبر سازند.

بنابراین چنین حادثه ای آن طور که در ابتدا تصور می شود جلب توجه نمی کند، بخصوص این که مردم آن زمان آسمان و اجرام فلکی را و حوادث آن را نسبت به زمان ما کم اهمیت تلقی می کردند، و جهان بالا در نظر آنها این قدر عظمت نداشت.

خامساً. وسائل ثبت مطالب تاریخی و نشر آن در آن زمان بسیار محدود بود. تعداد باسواد کم، کتابها خطی، و تعداد آن ناچیز، و مثل امروز نبود که يك حادثه مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و مطبوعات و تلویزیون ها در سراسر جهان انتشار یابد.

سادساً. تاریخ گذشته آن طور که بعضی از خوشبین ها تصور می کنند در تمام جهات روشن و آشکار نیست، بلکه مملو از نقاط تاریک و مبهم است. مثلاً «زردشت» یکی از شخصیت‌های معروف تاریخی است که مرکز نفوذ او قسمت مهمی از دنیای متمدن آن زمان بود، اما تاریخ او امروز از تمام جهات تاریک و مبهم است، تاریخ تولد، وفات، محل تولد و سایر مشخصات زندگی، حتی به عقیده بعضی، اصل وجود او مجهول و تاریک می باشد!

جائى که کشورهای متمدن آن زمان در مورد حفظ و ضبط تواریخ مربوط به خود تا این اندازه بی اعتنا باشند، تعجب ندارد اگر اروپائیان که در آن زمان دوران تاریک «قرون

وسطی» را می‌گذرانند به ضبط چنین حادثه‌ای، در صورت اطلاع، علاقه خاصی نشان نداده باشند.

ما به طور قطع می‌دانیم در طول تاریخ بشر صدها زلزله نابودکننده و طوفان وحشتناک رخ داده که شهرها و آبادیها وسیعی را ویران نموده است در حالی که تاریخ همه آنها را ضبط نکرده و به خاطر ندارد.

با توجه به این جهات از عدم ذکر این حادثه در تواریخ اسلامی زیاد نمی‌توان تعجب نمود و آن را دلیل بر عدم وقوع این حادثه دانست.

این بود خلاصه بحث در پیرامون مسئله «شق القمر» و ایرادات گوناگونی که ممکن است در اطراف آن بشود.

وظایف کسانی که در قطبین زندگی می کنند

آفتاب نیمه شب

اسلام را به خطر انداخته!

چگونه ممکن است اسلام يك دين جهانی باشد، در حالی که دستوره‌ای مهم آن مانند

«نماز و روزه» در همه نقاط جهان قابل عمل نیست؟!

زیرا همه می دانیم در منطقه قطب شمال و جنوب زمین، نقاطی هست که طول شب و

روز آن هر کدام به شش ماه! می رسد، بدیهی است که در چنین نقاطی نه می توان روزه

گرفت و نه نمازهای پنجگانه روزانه را به صورتی که ما انجام می دهیم می توان انجام داد.

این ایرادی است که بارها در گوشه و کنار در مورد «جهانی بودن آئین اسلام» عنوان

می شود.

چندی قبل در یکی از مجلات معروف، این ایراد با آب و تاب عجیبی به صورت زیر

مطرح شده بود:

«... آفتاب نیمه شب، اسلام را به خطر انداخته است!...»

اگر شما مسلمانان پاك اعتقادی هستید و فرائض و اعمال مذهبی را به دقت به جا می آورید دعا کنید هیچ گاه در ماه رمضان گذار شما به کشور «فنلاند» یا هر کشوری که در نواحی قطبی قرار دارد نیفتد! زیرا بطوری که می دانید آفتاب در ماه اوت (تقریباً مقارن مرداد ماه) در آنجا غروب نمی کند و همین موضوع در یکی از ماههای رمضان گذشته قضیه بغرنجی برای علمای دانشگاه «الازهر» مصر پیش آورد...

اکنون عده ای از مسلمانان در فنلاند زندگی می کنند که به علل مختلفی به آن سرزمین رفته اند، و چون در آنجا در ماه «اوت» آفتاب غروب نمی کند و یا به قدری کم غروب می کند که در غیبت آن، فرصتی برای صرف يك غذای حسابی نیست، از این رو مسلمانان فنلاند در برابر «دو مسئله دشوار و حل نشدنی!» قرار گرفته اند: و آن این که، آیا همه ماه رمضان را روزه بگیرند و بطور کلی در سراسر این ماه مطلقاً از خوردن غذا امساک کنند؟ (این که نشدنی است) و یا این که یکی از مقدسترین وظائف مذهبی خود را

نقض نمایند؟!

از این جهت برای یافتن راه حل به مجتهدین و فقهای مصری (چون تابع مذهب تسنن

بوده اند) مراجعه کرده، آنها هم هنوز راه حلی برای آن نیافته اند!!

این بود خلاصه سخنی که در مجله مزبور در چند سال پیش انتشار یافت، و هم اکنون

نیز گاهگاه در پیرامون این مسئله از ما سؤال می کنند.

پاسخ

همانطور که از توضیحات آینده روشن خواهد شد نه آفتاب نیمه شب «فنلاند» اسلام را به خطر انداخته، و نه لازم است مسلمانانی که در آن نقاط هستند يك ماه تمام از خوردن غذا امساك نمایند، و به عبارت دیگر خودکشی کنند، و نه ضرورتی دارد که وظیفه مقدس مذهبی خود یعنی «روزه» را نقض نمایند، و نه دانشمندان اسلام . اعم از شیعه و اهل تسنن . از حل چنین مسئله ای عاجز مانده اند، و نه صحیح است که نام این مسئله را يك مسئله «بغرنج و لاینحل» بگذاریم.

بلکه پاسخ این مسئله را «فقها» صریحاً در کتابهایی که برای توضیح و بیان وظائف اسلامی نوشته اند، روشن ساخته اند. متنها دوری ایراد کنندگان و عدم تماس مستقیم آنها با دانشمندان دینی، این مسئله را در نظر آنها به صورت يك مشکل لاینحل جلوه داده است.

بدیهی است این مشکل منحصر به «روزه» نیست در مورد «نماز» و بسیار از

دستورهای دیگر مذهبی نیز این موضوع خودنمایی می کند.

آیا می توان تنها در يك ماه به خواندن چند رکعت نماز که وظیفه يك روز است

قناعت نمود؟ و یا در نقاطی که طول این روز به «شش ماه» تمام می رسد، و به دنبال آن

يك شب طولانی شش ماهه نیز هست، و در تمام مدت سال يك شبانه روز بیشتر وجود

ندارد، تنها ۱۷ رکعت نماز خواند؟!!

ولی معلوم نیست چرا این نویسنده، آفتاب نیمه شب فنلاند را تنها خطری برای اسلام

شمرده است. اگر (فرضاً) روزهای طولانی شمال فنلاند یا مناطق دیگر قطبی دردسر و خطری

تولید کند منحصر به اسلام نیست، بلکه این خطر متوجه مراسم «روز یکشنبه» مسیحیان،

و نماز و روزه یهودیان، و غیر آنها نیز خواهد بود، زیرا در تمام مذاهب مراسمی وجود دارد که

به شب و روز و هفته و ماه مربوط است.

اما همانطور که گفتیم این مسئله از مدتها پیش در فقه اسلامی مطرح بوده و پاسخ آن

را روشن ساخته اند، منتها چون ایراد کنندگان سرو کاری با این گونه کتابها نداشته اند

تصور می کنند همانطور که این مسئله برای خودشان بغرنج و پیچیده جلوه نموده، برای همه همین طور است.^(۲۵)

به هر حال پیش از تشریح پاسخ این سؤال لازم است به سه نکته اشاره شود:

بهم خوردن شب و روز در مناطق قطبی

۱. شبها و روزهای طولانی و بیش از ۲۴ ساعت تنها مربوط به کشور «فنلاند» و بعضی از نقاط ممالک «اسکاندیناوی» نیست، بلکه کلیه نقاطی که بالاتر از «مدار ۶۶/۵ درجه» قرار دارند با چنین وضعی روبرو می شوند.
- به عبارت دیگر: در تمام نقاطی که میان مدار ۶۶/۵ و مدار ۹۰ درجه که نقطه اصلی «قطب شمال» یا «قطب جنوب» است قرار دارند در همه یا قسمتی از سال، شب و روزهای طولانی وجود دارد.

۲۵. در کتاب معروف «عروة الوثقی» تألیف مرحوم علامه محقق یزدی که از کتب معروف فتوی است و همه بزرگان متأخرین و معاصرین بر آن حاشیه نوشته اند، در کتاب «صوم» در مسئله ۱۰، فصل ۱۲، حکم این مسئله صریحاً ذکر شده است.

و به هر نسبت که از مدار ۶۶/۵ بالاتر برویم طول این شب و روزها بیشتر می شود.

مثلاً نقطه شمالی «فنلاند» که تقریباً ۷۰ درجه عرض شمالی واقع شده يك روز طولانی

«شصت و چند روزه»! دارد که از اوائل خرداد ماه شروع می شود و تا اوائل مرداد ماه

ادامه دارد و يك شب دو ماهه نیز دارد که از اوائل آذرماه تا آخر دیماه طول می کشد

(یعنی درست این شب طولانی از نظر فصل در نقطه مقابل آن روز طولانی قرار دارد).

هنگامی که به حدود مدار ۷۴ درجه می رسیم يك «روز سه ماهه» که از اواسط

اردیبهشت ماه تا اواسط مرداد ماه به طول می انجامد دیده می شود که يك «شب سه

ماهه»، از وسط پائیز تا وسط زمستان، نیز در قرینه آن قرار گرفته است. و به همین ترتیب

هر چه بالاتر می رویم بر طول این شب و روز طولانی که در فصل زمستان و تابستان

است افزوده می شود تا به نقطه قطب یعنی مدار ۹۰ درجه می رسیم.

قسمتی از کره زمین که روی این مدار واقع شده، در تمام ایام سال بجای ۳۶۵ روز ما،

تنها يك شب و يك روز دارد که هر کدام به مدت شش ماه! می باشد.

ولی توجه داشته باشید که عدد شش ماه کاملاً دقیق نیست، زیرا طول روز در نقطه

قطب شمال «۶ ماه و چند روز» و طول شب «۶ ماه و چند روز کم» می باشد و در

نقطه قطب جنوب درست عکس آن است.

مجموعه نقاطی را که در مافوق مدار $66/5$ تا 90 درجه قرار دارد «مناطق قطبی»

می نامند و سکنه این نقاط در قطب جنوب صفر و در قطب شمال بسیار کم است که از

جمله قسمتی از شمال «فنلاند» و «سوئد» و «نروژ» و «روسیه» می باشد.

اخیراً دسته هائی از دانشمندان برای مطالعات علمی به مناطق قطب شمال و جنوب

مسافرت می نمایند که ساکنان موقت این سرزمینها محسوب می شوند.

ولی تردیدی نیست اگر يك نفر هم در آنجا زندگی نماید یا برای يك سفر کوتاه به آنجا

برود باید حکم او از نظر دستورات اسلامی که جنبه «جهانی» دارد و مخصوص به نقطه

خاصی از کره زمین نیست روشن شود.

اما در نقاطی که پائین تر از مدار ۶۶/۵ درجه قرار دارند در تمام مدت سال، شب و روز وجود دارند، منتها طول هر دو تنها در دو روز از سال (آغاز بهار و آغاز پائیز) مساوی و در بقیه ایام با هم تفاوت دارد که تدریجاً کم یا زیاد می شود.

فقط در خط «استوا» که در حکم کمربند زمین است در تمام مدت سال طول شب و روز همیشه مساوی، و هر کدام معادل ۱۲ ساعت می باشد و کمترین تفاوتی در تابستان و زمستان میان این دو وجود ندارد.

شناسائی ظهر و نیمه شب در مناطق قطبی

۲. نکته دیگری که توجه به آن در حل این مسئله نهایت لزوم را دارد این است در مناطقی که آفتاب غروب نمی کند، و به اصطلاح آفتاب نیمه شب دارند، آفتاب در افق دائماً در گردش است و هر ۲۴ ساعت يك بار سرتاسر افق آن را دور می زند (البته در واقع کره زمین گردش می کند ولی به نظر چنین می رسد که آفتاب به دور آن می گردد).

یعنی اگر شما در آن يك ماه که آفتاب در بعضی از شهرهای کشور فنلاند غروب نمی کند در آنجا باشید، می بینید که قرص کم رنگ آفتاب دائماً در کنار افق است، و مانند عقربه ساعت در گردش می باشد، و ۲۴ ساعت طول می کشد که يك دور کامل در افق بگردد، آهسته آهسته از سمت مشرق به جنوب، و از آنجا به طرف مغرب، و از آنجا به شمال، و مجدداً به سوی نقطه شرق باز می گردد!

ولی توجه داشته باشید که قرص آفتاب گرچه دائماً در کنار افق دیده می شود ولی فاصله آن با افق در ۲۴ ساعت یکسان نیست، یعنی گاهی کمی اوج می گیرد، و بالا می آید، و هنگامی که حداکثر اوج خود را طی کرد رو به طرف افق پائین می آید تا به حداقل برسد، آنگاه مجدداً اوج می گیرد.

علت این تغییر وضع آفتاب همان انحراف $23/5$ درجه «محور» زمین نسبت به «مدار» آن می باشد. (دقت کنید).

روی این حساب هنگامی که آفتاب به آخرین نقطه اوج خود برسد نیمه روز آنجا محسوب می گردد، چون در این موقع آفتاب درست روی نصف النهار آنجا قرار دارد.

به عبارت روشنتر وقتی که آفتاب خوب بالا آمد «ظهر» آنجاست. و به این ترتیب

هنگامی که آفتاب کاملاً پائین رفت (و به حداقل ارتفاع رسید) درست مطابق «نیمه شب»

آنجاست، و آن آفتاب کم ارتفاع هم همان آفتاب نیمه شب است!

بدیهی است روشنی هوا در ۲۴ ساعت در این نقاط یکنواخت نیست، بلکه هنگامی

که آفتاب بالا می آید و به اصطلاح روز آنجاست هوا کاملاً روشن می شود، و هنگامی

که آفتاب پائین می رود و به نزدیکی افق می رسد هوا کمی تاریک و مانند هوای گرگ و

میش بین الطلوعین خودمان می گردد، و روی این حساب آنها هم برای خود «روز و

شب» دارند ولی نه مانند روز و شب ما.

از بیانات بالا به خوبی روشن شد که تشخیص وقت دقیق «ظهر» و «نیمه شب» در

این نقاط کاملاً ساده است و همه کس می تواند با نصب يك شاخص کوچک (قطعه

چوب یا میله آهنی که کاملاً بر زمین عمود باشد) از کم و زیاد شدن سایه آن، ظهر و

نیمه شب را تشخیص دهند یعنی هنگامی که سایه شاخص به حداقل رسید درست موقع

ظهر، و هنگامی که به حداکثر رسید نیمه شب است!

لابد خواهید گفت: فکرمان از نظر تشخیص ظهر و نیمه شب در این مناطق هنگامی

که روزهای طولانی وجود دارد کاملاً راحت شد، ولی هنگامی که شبهای طولانی بر این

نقاط سایه افکنده است چه باید کرد؟

خوشوقتیم که به شما اعلام کنیم که حرکت ستارگان در این شبهای طولانی به دور افق

نیز شبیه حرکت آفتاب در روزهای طولانی آنجاست.

واضحتر بگوئیم: ستارگان در آنجا کمتر طلوع و غروب دارند بلکه چنین بنظر می رسد

که همه دسته جمعی دور تا دور افق را گردش می کنند (البته در واقع زمین گردش می کند

نه ستارگان).

منتها حرکات آنها هم به دور افق یکسان نیست گاهی کمی اوج می گیرند و سپس

پائین به طرف افق می آیند.

بطوری که اگر يك ستاره را در کنار افق نشانه کنیم هنگامی که به حداکثر ارتفاع خود

رسید حتماً روی خط نصف النهار، و درست هنگام ظهر است، و موقعی که به حداقل

ارتفاع خود رسید درست نیمه شب می باشد.

این موضوع را هم نباید هرگز از نظر دور داشته باشید که تیرگی هوای شبهای طولانی آنجا، در بیست و چهار ساعت یکسان نیست، گاهی هوا کمی روشن می شود (مانند هوای گرگ و میش بین الطلوعین) و آن روز آنجا محسوب می گردد، و سپس رو به تاریکی کامل می رود که شب واقعی آنجا می باشد.

از مجموع این توضیحات نتیجه می گیریم که شناختن «ظهر» و «نیمه شب» در شبها و روزهای طولانی مناطق قطبی مسئله ای است حل شده و غیر قابل ایراد و نیازمند به هیچ وسیله خاصی مانند ساعت و رادیو و امثال آن نیست.

مقیاس حد وسط است

۳. آخرین نکته ای که ذکر آن برای روشن شدن پاسخ آینده ضرورت دارد این است که: از نظر «فقه اسلامی» هیچ موضوع و هیچ حادثه ای بدون حکم نیست، و به عبارت دیگر قوانین اسلامی آنچنان جامع است که حکم هیچ موضوعی را فروگذار نکرده است.

این يك ادعا نیست يك واقعیت است و برای افرادی که از نزدیک با مسائل فقهی

آشنائی دارند کاملاً مشهود می باشد.

منتهی موضوعات بر دو قسمند:

۱. موضوعاتی که حکم مخصوص به خود دارند و در مدارك اسلامی صریحاً حکم آن

ذکر شده است (و به اصطلاح علمی، منصوص می باشند).

۲. موضوعاتی که حکم خاصی برای آن تعیین نشده و باید به «قواعد» و «اصول

کلی» اسلامی رجوع شود و حکم آن از آنها استنباط گردد.

توضیح این که در اسلام يك سلسله قواعد کلی و اصول اساسی وجود دارد که حکم

تمام مسائل و حوادث پیش بینی نشده با مراجعه به آنها روشن می گردد، این قواعد و اصول

کلی آنچنان وسیع و گسترده است که از نظر علمی ممکن نیست موضوعی پیدا کنید که

مندرج در تحت هیچ يك از آنها نباشد. (و به اصطلاح حصر میان آنها حصر عقلی

است).

موضوع مورد بحث یعنی وظیفه کسانی که در مناطق قطبی زندگی می کنند از قسم دوم

است یعنی حکم آنها را می توان از قواعد و اصول کلی استنباط نمود.

نمی خواهیم در اینجا خوانندگان گرامی را در پیچ و خم اصطلاحات و استدلالات

فقهی قرار دهیم و بحثها و گفتگوهای دانشمندان و فقها را درباره مسئله فوق شرح دهیم،

ولی این مطلب مانع از آن نیست که يك قاعده کلی علمی را که پایه استنباط حکم این

مسئله است به زبان کاملاً ساده تشریح نمائیم:

و آن این که: اصولاً احکام و مقررات اسلامی منصرف و ناظر به افراد متعارف و

عادی است و کسانی که به نحوی از انحاء از حدود متعارف بیرونند باید به روش افراد

عادی رفتار نمایند.

مثلاً می دانیم همه در هنگام وضو باید صورت خود را از رستنگاه موی سر تا چانه

بشویند، حال اگر پیشانی و موی سر کسی برخلاف متعارف باشد، مثلاً موی او از وسط

سر برآید و یا بقدری پائین باشد که از بالای ابروی او شروع شود، مسلماً چنین کسی

نباید وضع رستگاه موی سر خود را مقیاس قرار دهد، بلکه همه فتوی داده اند که باید به مقدار افراد عادی و متعارف بشوید.

یا این که در مورد «آب کر» اندازه آن طبق مشهور سه وجب و نیم طول، در سه وجب و نیم عرض، در سه وجب و نیم عمق است.

بدیهی است این حکم ناظر به وجبهای معمولی و متعارف می باشد، بنابراین اگر انگشتان و کف دست کسی بقدری کشیده و بزرگ باشد که وجب او دو برابر وجب معمولی، و یا به اندازه ای کوچک است که وجب او نصف وجب معمولی باشد، هیچ گاه نمی تواند وجب خود را مقیاس قرار دهد، بلکه باید این دو دسته بر طبق افراد عادی عمل کنند و حد متوسط را در نظر بگیرند.

(و این همان است که می گویند اطلاقات احکام و قوانین کلی شرع منصرف به افراد متعارف می باشد).

این يك قانون کلی و عمومی است و اختصاص به باب معینی ندارد، فقهای ما حکم

کسانی را که در مناطق قطبی زندگی می کنند از این قاعده استفاده کرده و عده ای از

آنان در فتاوی خود تصریح نموده اند که چنین اشخاصی باید طبق «مناطق معتدله» عمل نمایند.

یعنی چون طول شب و روز در این مناطق برخلاف متعارف نقاط روی زمین است، ساکنان آن موظفند رجوع به حد متوسط نموده و وظائف شرعی خود را مطابق آن، انجام دهند:

مثلاً اگر ماه رمضان در آغاز تابستان واقع شده، و حد متوسط طول روزها (از طلوع صبح تا مغرب) در مناطق معتدله ۱۵ ساعت است، آنها باید در ماه مبارک هر روز ۱۵ ساعت روزه بگیرند، و هنگامی که ماه رمضان در آغاز زمستان است، اگر حد متوسط روز در مناطق معتدله ۱۲ ساعت است، باید همین ۱۲ ساعت را روزه بگیرند، و نماز خود را نیز طبق همین حساب انجام دهند.

بنابراین ملاحظه می کنید که حکم این مسئله که به نظر بعضی خیلی بغرنج و پیچیده آمده از يك قاعده کلی فقهی به آسانی استنباط می گردد و جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند.

نتیجه‌های بحث با توضیح بیشتر

از آنچه در بالا توضیح دادیم این نکته کاملاً روشن شد که ساکنان مناطق قطبی

موظف نیستند تمام آن روزهای طولانی مثلاً روز يك ماهه را در ماه مبارك رمضان از خوردن

غذا امساک نمایند، یا تنها چند رکعت نماز در سراسر این روز طولانی بخوانند.

بلکه وظیفه آنها این است که بر طبق افق مناطق معتدله رفتار نمایند، یعنی همانطور که

در این روز طولانی يك ماهه مثلاً حساب روزهای هفته و ماه را طبق مناطق معتدله که

شب و روز دارند در نظر می‌گیرند، و شنبه و یکشنبه و... ماه و سال را حساب

می‌کنند، همچنین طول روز و شب را باید در فصول مختلف مطابق مناطق معتدله تعیین

نمایند.

البته همانطور که مشروحاً گفتیم شناختن ظهر حقیقی در این مناطق بدون احتیاج به

هیچ وسیله‌ای، از حرکت آفتاب و نهایت اوج گرفتن و بالا رفتن آن در افق، (تنها به

وسیله يك شاخص ساده) می‌توان تشخیص داد، و حدیث معروف «اذا زالت الشمس

دخل وقت الصلوتین: هنگامی که آفتاب از دایره نصف النهار گذشت وقت نماز ظهر و عصر داخل می شود» به خوبی شامل آن می شود.

همچنان که نیمه شب آنجا را نیز از نهایت انخفاض، و رسیدن خورشید به حداقل ارتفاع، می توان تشخیص داد، و آخر وقت نماز مغرب و عشا نیز به این وسیله به دست می آید^(۲۶).

بنابراین آغاز وقت دو نماز از نمازهای پنجگانه، و انتهای وقت دو نماز دیگر، بدون احتیاج به هیچ وسیله دیگری، تنها از وضع حرکت آفتاب به دست می آید.

و همانطور که گفته شد روز و شب نیز از کم و زیاد شدن روشنی هوا به واسطه ارتفاع و انخفاض آفتاب تا اندازه ای مشخص می گردد، و همچنین از کم و زیاد شدن میزان تاریکی در شبهای طولانی آن نقاط روز و شب آنجا محسوس است.

۲۶. البته نیمه شب که در اینجا به دست می آید معادل نصف ما بین غروب و طلوع آفتاب است، و نیمه شب شرعی که نصف ما بین غروب و طلوع صبح می باشد کمی قبل از آن است.

تنها چیزی که باقی می ماند به دست آوردن آغاز روز (طلوع صبح) و پایان روز

(غروب آفتاب) است، زیرا فرض این است که آفتاب در این يك ماه یا بیشتر در آنجا

غروب و طلوع ندارد و دور افق در گردش است.

راه تشخیص آن هم رجوع به وضع روز و شب در «مناطق معتدله» است، به عبارت

ساده تر! اگر آنها تقویم ساده ای، نظیر آنچه در آغاز ماه رمضان در محیطهای ما منتشر

می شود، در دست داشته باشند می توانند بر طبق آن عمل نمایند.

و باز به عبارت روشنتر: آنها می توانند با اذان صبح که از رادیوی مناطق معتدله پخش

می شود روزه بگیرند و با اذان مغرب این مناطق افطار کنند (البته باید توجه داشت محل

ایستگاه رادیو با محل سکونت شخص مورد بحث باید هم افق باشد و به عبارت دیگر دو

نقطه روی يك نصف النهار قرار گیرد مثلاً ساکنان شمال فنلاند می توانند از ایستگاههای

هم افق خود در مناطق معتدله استفاده کنند).

چند یادآوری لازم

۱. ممکن است کسانی بگویند: می دانیم مناطق معتدله هم یکنواخت نیستند، و روز و

شب آنها با هم مساوی، نمی باشد، مثلاً در آغاز تابستان در پاره ای از این مناطق طول

روز ۱۵ ساعت، و در بعضی دیگر ۱۴ یا ۱۳ ساعت است و این بستگی به «فاصله آنها

از خط استوا» دارد.

پاسخ . با مراجعه به حد وسط مناطق معتدله (و یا صحیح تر حد وسط «مناطق غیر

قطبی» که در تمام طول سال دارای شب و روز متعارف هستند) این مشکل نیز حل

خواهد شد. یعنی ساکنان مناطق قطبی می توانند بر طبق نقاطی که روی مدار $۳۳/۲۵$

درجه (یعنی میانگین $۶۶/۵$ درجه) قرار دارد عمل نمایند.

این مدار از نزدیکی شهرهای پیشاور، کابل، اصفهان بغداد، و دمشق در «آسیا» و از

«تونس» و «مراکش» در «افریقا»، و از جنوب «ایالات متحده» در قاره امریکا عبور

می کند.

۲. ممکن است کسانی ایراد کنند: این دستور گرچه ساده و روشن است و در عصر ما

با وجود ساعت و همچنین ایستگاههای رادیو اشکالی ندارد ولی تشخیص آن برای کسانی

که ساعت و یا رادیو ندارند مواجه با اشکال خواهد شد، وظیفه اینگونه افراد چیست؟

پاسخ . همانطور که گفتیم به دست آوردن ظهر و نیمه شب در این مناطق هیچ گونه

نیازی به ساعت و غیر آن ندارد و تنها طول روز و شب است که نیازمند به آن می باشد،

اگر کسانی در این مناطق باشند که هیچ گونه دسترسی به این وسائل برای تعیین وقت

ندارند، یا این که هوا مثلا ابر است، موظفند به «تخمین و گمان خود» عمل نمایند و

وظائف خود را بر طبق آن انجام دهند، و در صورتی که بتوانند باید احتیاط کنند تا یقین به

وقت حاصل گردد.

همانطور که در مناطق ما نیز اگر کسی در بیابانی گرفتار شود، و هوا ابر باشد، و هیچ

وسيله برای تشخیص وقت نداشته باشند، یا در زندان تاريك و مجردی بسر برد، باید

احتیاط کند و در صورت عدم امکان احتیاط، به تخمین و گمان خود عمل کند.

۳. ممکن است کسانی پرسند: کم و زیاد شدن ارتفاع آفتاب در طول ۲۴ ساعت در مناطق قطبی، که وسیله ای برای تشخیص ظهر و نیمه شب است، در مدار ۹۰ درجه کامل وجود ندارد، زیرا آفتاب در این نقطه کاملاً یکنواخت به دور افق گردش می کند «کراراً گفتیم در حقیقت زمین به دور خود گردش می نماید و به نظر می رسد که آفتاب می گردد».

خلاصه در خصوص این نقطه که وضع آفتاب نسبت به افق کاملاً یکنواخت است ظهر و نیمه شب مفهومی ندارد.

پاسخ . درست است، ولی باید توجه داشت مدار ۹۰ درجه در حقیقت يك نقطه موهوم نیست، و اگر کمی هم پا را فراتر بگذاریم باید بگوئیم مدار ۹۰ درجه قطعه زمین کوچکی می باشد که اگر کمی از آن دورتر برویم این یکنواختی وضع آفتاب بهم می خورد و ظهر و نیمه شب پیدا می شود و می توانیم وظائف خود را کاملاً انجام دهیم.

۴. ممکن است سؤال شود: تکلیف ساکنان مناطق قطبی در روزهای طولانی آن روشن

گردید، در شبهای طولانی آنجا چه باید کرد؟

پاسخ . همانطور که در مقدمات این بحث نیز یادآور شدیم «ستارگان» در آن شبها

درست وضعی مشابه «آفتاب» در روزها دارند، یعنی به دور افق مرتباً می گردند، گاهی

اوج می گیرند و گاهی به افق نزدیک می شوند، اگر یکی از آن ستارگان در نزدیکی افق

در نظر گرفته شوند از حداکثر ارتفاع و انخفاض آن می توان ظهر و نیمه شب را به وقت

محلی آنجا تعیین نمود.

از مجموع توضیحات مختلفی که در این بحث آوردیم به خوبی روشن می شود که نه

آفتاب نیمه شب کشور «فنلاند» اسلام را به خطر انداخته، و نه ساکنان آنجا از نظر

اجرای وظائف اسلامی سرگردان خواهند شد، و نه این مسئله صورت يك مثل لاینحل به

خود گرفته است!

پایان